

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

شماره ۹۲ اسفند ماه ۱۳۹۲ مارس ۲۰۱۴

toufan@toufan.org www.toufan.org

به مناسبت سی و پنجمین سالگرد انقلاب بهمن
(نگاهی اجمالی به اوضاع کنونی ایران)

چگونه سازمان تامین اجتماعی ، ملاخور میشود؟

درونزوناچه میگذرد؟

سال ۲۰۱۴ ، سالی سرنوشت ساز برای ونزویلا

درافشای ماهیت "حزب کمونیست کارگری ایران"
و نظریات ضد کمونیستی آن

دردو جلد

اعلامیه

دستگیری فعالین کارگری را محکوم می کنیم!
و خواهان آادی فوریوبی قید و شرط آنها هستیم



یادی ازرفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جوادعرفانیان

دوتوفانی جانباخته در ۲۱ بهمن ۵۷

یادی از رفیق وارطان سالاخانیان

به مناسبت چهلمین سالروز تیرباران

خسر وگل سرخی وکرامت دانشیان

به مناسبت درگذشت منصور کوشان ، شاعرو نویسنده

به مناسبت هشتم مارس روز بین المللی زن

زنان دردوران شوروی سوسیالیستی استالینی

شرح حال زندگی لنین (قسمت هفتم)

به مناسبت سی و پنجمین سالگرد انقلاب بهمن

مختصری از تحلیل و بررسی ما از انقلاب و عملکرد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی از آغاز به قدرت رسیدنش تا کنون
(نگاهی اجمالی به اوضاع کنونی ایران)



در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی یکی از بزرگترین و پرشکوه ترین انقلابات تاریخ بشریت به وقوع پیوست. در هیچکدام از انقلابات پیشین سابقه نداشته است که ۱۲ میلیون نفر در جنبشهای اعتراضی و سیاسی و درگیری با پلیس و ارتش که ظاهراً فقط برای حفاظت از مرزهای ایران ایجاد شده بود، شرکت کنند. مردم با فداکاری و از جان گذشتگی در این نمایشات عظیم اعتراضی، بدون ترس از کشتار شرکت می کردند. وقتی به روزشمار انقلاب ایران نگاه می کنید می بینید که روزی نیست که رژیم جنایتکار پهلوی به کشتار مردم دست نزده باشد. دارودسته آدمکش سلطنت طلب همین امروز هم تلاش می کنند ثابت کند -پیروزی انقلاب که آنرا "فاجعه" می نامد- به این علت بوده است که شخص شاه نمی خواسته خونریزی شود. این افسانه ها را فقط برای کسانی می توان گفت که شاهد سلطنت پر از چرک و خون سلسله پهلوی نبوده اند. جنبش توده ای و عظیم مردم ایران در شرایطی آغاز شد که ارتش شاهنشاهی ۴۰۰ هزار نفر را برای ژاندارمی منطقه به زیر پرچم برده بود تا از منافع امپریالیستها با ثروت ملت ایران در منطقه بنام ژاندارم خلیج فارس دفاع کند، این رژیم جاسوس و نوکر امپریالیسم حق کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اربابانش را در ایران پذیرفته بود در غیر این صورت ۵۰ هزار ارتشی آمریکائی تحت عنوان "مستشار" که برای جاسوسی و کار برد تسلیحات فروخته شده آمریکائی به ایران آمده بودند، رژیم شاه را تنها می گذاشتند. لازم به تذکر است که مخارج این ارتش آمریکائی ۵۰ هزار نفره که در مرزهای شمال ایران دستگاه جاسوسی علم کرده بودند (این همان دستگاه پیشرفته جاسوسی آمریکا بود که بعد از انقلاب تحت نظر دولت بازرگان با مسئولیت مستقیم امیرانتظام به آمریکائیه، بجای مصادره، با سلام و صلوات تحویل داده شد-توفان) به گردن مردم ایران بود.

انقلاب بهمن از نگاه حزب ما

انقلاب ایران و نوع برخورد به آن از نظر تحلیل مارکسیستی لنینیستی اهمیت دارد. از نظر کمونیستها در ایران انقلابی به ظهور پیوسته که تمام جهان و بویژه منطقه را تکان داده است. در این انقلاب که نه در عرض یک روز بلکه حداقل در طی یکسال رشد کرد و قوام یافت میلیونها نفر شرکت کردند، تحولات اندیشه ای که شاید در عرض ده ها سال تبلیغ، میسر نبود، در عرض این مدت کم در میان عقب مانده ترین اقشار جامعه ایران رخنه کرد. مردم درس صد ساله را یکساله آموختند. میلیونها نفر سیاسی شدند و به میدان سیاست و مبارزه کشیده شدند. انقلاب مردم با هدف استقرار حکومتی ملی، آزاد و دموکراتیک بود. روحیه همبستگی، برادری و انسانیت از سر روی جامعه ایران می بارید. ملتی به توانائیهای عظیم خویش پی برده بود. این دوباره آغاز بیداری ایران بود. شرکت میلیونها زن ایرانی که توسط تفکر سنتی تا کنون در پستوهای خانه ها زندانی بودند در نمایشات و حضورشان در خیابانها به آن چنان تغییرات ریشه ای در واحد خانواده های سنتی منجر شد که دیگر امکان ندارد جامعه ایران را بدون فعالیت زنان و شرکت وسیعشان در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی تصور کرد. زن ایرانی را دیگر نمی شود به پستوی خانه ها منتقل کرد. این مادران فردا سرمایه های ارزشمندی هستند که دستاوردهای انقلاب و آینده ایرانند. همین تاثیر عظیم بود که اکثر دانشجویان ایرانی را زنان تشکیل می دهند و این در جهان بی همتاست. همین شرکت عظیم زنان در انقلاب است که آنها را در صف اول در مقابل اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد. نیروی عظیم انباشته انقلابی در مردم با دیو ارتجاع سر آشتی ندارد.

نقش شاه و اربابانش در تقویت نیروهای مذهبی

امپریالیستها که بحران ایران را با عدم افزایش بهای نفت و تنگناهای اقتصادی رژیم، در نتیجه بلند پروازیها شاه از طرفی و روی آوردن، میلیونها دهقانان فقیر که در اصلاحات ارضی همه چیز خود را از دست داده و به حاشیه شهرها رانده شده بودند، از طرف دیگر، می دیدند و خطر انفجار را تشخیص می دادند، هشیارانه به مقابله غیر آشکار با انقلاب برخاستند، زیرا این مقابله آشکار می توانست در اثر طولانی شدن مبارزه و درگیریهای مدام، منجر به تقویت نیروی های مترقی و انقلابی و کمونیستها شود که پس از سالها سرکوب به زمان بیشتری برای سازماندهی و کار روشنگرانه نیاز داشتند. زیرا زمان در آن لحظه به نفع کمونیستها که تا کنون سرکوب شده و امکان فعالیت آشکار را نداشتند کار می کرد. امپریالیستها می خواستند این روند انقلاب را بپزند و آتش آنرا خاموش کنند. آنها ترجیح می دادند که شاه را تعویض کنند، ولی این تعویض طوری صورت بگیرد که همه منافع امپریالیستها از دست نرود و آنها بتوانند روابطشان را با ایران برای منافع راهبردی خویش در آتیه حفظ کرده و جلوی توسعه نفوذ کمونیسم را بگیرند. امپریالیستها در کنفرانس گوادلوپ برای تعیین تکلیف قطعی گرد آمدند. کنفرانس گوادلوپ، تقویت جناحهای مذهبی که از گذشته در میان آنها نفوذ داشتند و شاه نیز به آنها میدان داده بود را بهترین روش برای حفظ منافع راهبردی خود تشخیص داد و قرار شد تا بین "بد" و "بدتر"، "بد" را انتخاب کنند. پیشنهاد به شاه که مقاومت نکند و تسلیم شود، جلوگیری از کودتای افسرانی که با سیاست راهبردی امپریالیستها موافق نبودند و یا آنرا نمی فهمیدند و خطر سرکشی مشکل آفرین و "مخرب" آنها وجود داشت و سرانجام تسلیم ارتش به خمینی تا ابتکار عمل را بدست روحانیت بدهد و عملاً در شرایط ضعف جنبش کمونیستی حکومت روحانیون ضد کمونیست را بر سر کار آورند، از شگردهای امپریالیستهای با تجربه بود. شاه که آلت دست نشانده ای بیش نبود به این تصمیم اربابان خود گردن نهاد. سلطنت طلبان تلاش می کنند این بی عملی و "آشفستگی" شاه را ناشی از بیماری وی و داروهایی که می خورده جلوه دهند. نظامی که با چند تا قرص اسپیرین در هم بریزد بهتر است در هم بریزد. عده ای از سلطنت طلبان که استفاده از این استدلال را مسخره و مایه آبروریزی می دانند بی عملی شاه را "مهربانی" وی و نفرتش از خونریزی جلوه می دهند.

این عدم شناسایی ماهیت انقلاب ایران و نقش ارتجاع جهانی، نیروهای مترقی و شبه مترقی ایران را که به همه میکروبهای ایدئولوژیک مبتلا شده اند، به نتایج خنده آوری رسانده است که بتدریج باید از سلطنت طلبان دفاع کنند و بر گذشته خویش تف لعنت و توبه بیاندازند.

مضمون و انگیزه انقلاب و حاکمیت متناقض

مضمون و انگیزه انقلاب ایران از یکطرف و تاثیر مخرب امپریالیستها برای نفوذ در ارکان انقلاب و انحراف آن از جانب دیگر دو نیرو را در نبرد طبقاتی در مقابل هم قرار داد. حاکمیت متناقض که از "جمهوری" یعنی محصول انقلاب و "اسلامی" یعنی محصول اعمال نفوذ خارجی و انحراف انقلاب زاده شد، تضادی را در بردارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز با همه دستکاریها و تغییرات در آن بازتاب یافت. مضمون انقلاب با حاکمیتی که خود را بر آن تحمیل کرد در تناقض آشکار است. مبارزه مردم برای تحقق آمال خود و انتظارات از انقلاب ادامه دارد. جامعه ایران هنوز در تب و تاب است و سی و چهار سال است در حالت حکومت نظامی و جنگ بسر می برد و مبارزه مردم خاموش نشده است. رژیم ارتجاعی از هر شکل و برآمد مردم می ترسد، زیرا می داند که هر گلوله برفی می تواند به بهمن عظیمی بدل شود که تار و پود رژیم را درنوردد. این وضعیت کنونی ناشی از مبارزه میان مضمون خواستهای انقلاب و ضد انقلاب حاکم است.

عده ای که از تحلیل وضعیت در مانده اند با تحلیلهای من در آورده بدنبال تئوریهایی می گردند که جایگزین سردرگمیهای خویش کنند.

این نکات چیست:

سلطنت طلبان که به عنوان حاکمیتی فاسد و وابسته به امپریالیسم در این مبارزه شکست خوردند، با تئوریهای دای جان ناپلئونی آنرا محصول سیاست امپریالیستها جا می زنند و نشان می دهند که تا به چه حد از واقعیت جامعه ایران بی خبرند و هنوز نیز بعد از سی و چهار سال نتوانسته اند دسته گلی را که در طی سلطنت پهلویها به آب داده اند درک کنند. آنها در عین حال تأیید می کنند که ارکان رژیم سلطنت بر حمایت بیگانگان استوار بود و نه بر اعتماد مردم نسبت باین

رژیم. آنها نوکری به اجانب را عین استقلال جا می زدند و لذا نمی توانند تصور کنند که انقلاب ایران، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد و به دستاورد بزرگی نایل آمد. تئوریسین های سلطنت طلبان حتی گماشتگی و زدن چوب حراج به استقلال ایران را در چارچوب شرایط جنگ سرد توجیه می کنند و مدعی اند که یا باید همدست امپریالیستهای آمریکائی بودیم و یا با امپریالیسم روس کنار می آمدیم. در منطق آنها جایی برای حق تعیین سرنوشت مردم ما بدست خودشان وجود ندارد. برای آنها کودتای خائنه ۲۸ مرداد "انقلاب" است و انقلاب عظیم و شکوهمند بهمن "فاجعه". آنها برای ملت ایران هرگز هویت و شخصیت و ارزشی قابل نبودند و مردم کشورمان را شایسته کسب استقلال نمی دانستند و هنوز هم نمی دانند. همدستی آنها با جنایتکاران اسرائیلی و استعمارگران متجاوز و اشغالگر آنقدر عیان و شرم آور است که نیازی به تکرار ندارد. آنها هوادار تجاوز امپریالیستها به ایران و اشغال ایران هستند برای نابودی ایران است. انقلاب ایران این نیروی ارتجاعی و دست نشانده را لگدمال کرد و از ایران بیرون ریخت به عمر سلطنت در ایران برای همیشه پایان داد. انقراض سلطنت در سلسله پهلوی موروئی شد. این دستاورد بزرگ خلق ایران بود.

اوضاع کنونی و درسهای انقلاب بهمن

انقلاب بهمن می آموزد که متوقف شدن و شکست انقلاب در نیمه راه با کسب رهبری بورژوازی پیوند داشته و تحت سامانه سرمایه داری برای ممالک از بندرسته ای نظیر ایران امکان تحقق حقوق دموکراتیک شهروندان بویژه کارگران و زحمتکشان، آزادیهای سیاسی، آزادی اجتماعات و سندیکا و احزاب، پیشرفت و تامین دموکراسی و عدالت اجتماعی... تحت رهبری بورژوازی نا ممکن است. زیرا در شرایط حاکمیت امپریالیسم هر حرکت استقلال طلبانه و ترقی خواهانه ای به معنی مقابله با منافع آزمندانده امپریالیستهاست و از آنجا که بورژوازی به واسطه ضعف تاریخی خویش و بدلیل صدها پیوند مرئی و نامرئی که با امپریالیسم دارد قادر به مقابله با آن نیست، جبرا با کرنش در مقابل امپریالیسم به انقلاب خیانت می کند. بورژوازی به واسطه ضدیت ماهوی خود با توده های استثمارشونده، آنجا که توده ها با استفاده از فرصت آزادی برای بیان خواستهای سرکوب شده به میدان تظاهرات و نمایشات پای می گذارند، لوله های تفنگ را بسوی آنها نشانه گرفته و بیرحمانه آنها را درخون خود غرقه می سازد. انقلاب بهمن نیز چنین فرجامی داشته است. انقلاب بهمن پس از سه سال کشاکش میان توده های تشنه آزادی و سازندگی و عدالت اجتماعی و ارتجاع سیاه قرون وسطائی به نمایندگی دارودسته خمینی و رفسنجانی، خامنه ای... سرانجام با کودتای خونین ۳۰ خرداد ۶۰ و قتل عام سازمانهای سیاسی و توده مردم شکست خورد و آزادیهای سیاسی که دستاورد انقلاب خونین بهمن بود نابود گردید...، از آن پس بود که سرنگونی رژیم در دستور کار سازمانها و احزاب سیاسی قرار گرفت و این امر همچنان ادامه دارد. فضای انقلابی ایران پس از تیرباران وحشیانه هزاران نفر از فرزندان انقلاب و درهم شکستن تشکلات انقلابی بکلی تیره و تار گردید. یاس و سرخوردگی و عدم اعتماد و بدبینی که ناشی از شکست انقلاب است بر جامعه حاکم گردید. ما این سرخوردگی عظیم، این سقوط اخلاقی و حشمتناک در جامعه را امروز شاهدیم. امروز نه از آزادی در ایران خبری است و نه از عدالت اجتماعی و حقوق مدنی مردم. سرکوب دگراندیشان، کارگران، زنان، دانشجویان و همه اقشار تحت ستم ایران بشدت ادامه دارد. دزدی و چاپلوسی و پارتی بازی، فقر اقتصادی و شکاف طبقاتی، گرانی، دزدی و ارتشاء، رشوه، گسترش فحشاء و مافیای اقتصادی در قدرت که تمام تاروپود جامعه را درنور دیده است، جان مردم را به لب رسانده و اکنون بعد از سی و پنج سال انقلاب در ایران جامعه در بن بست عظیمی گرفتار آمده و **جمهوری سرمایه داری اسلامی راهی جز سرکوب مردم و کنار آمدن با امپریالیسم برای حل این بحران و بقای خود نمی بیند.**

انتصابات مهندسی شده

روی کار آمدن روحانی در ایران محصول پیروزی "اصلاحات" بر "بنیاد گرایی رادیکال" نبود. در ایران هرگز انتخابات آزاد صورت نگرفته است تا مردم ایران بتوانند نظریات خویش را بیان کنند و رژیم مورد علاقه خویش را بر سر کار آورند. همین که همه این انتخاباتها دروغ بوده است، نشانه ترس رژیم از خواست مردم و حاکی از استبداد حاکم در ایران است. در ایران فقط هواداران رژیم از همه "حقوق دموکراتیک" برخوردارند و سایر نیروهای منتقد چه، ملی، لیبرال، مذهبی، سوسیال دموکرات، کمونیست، اتحادیه های کارگری و صنفی و... نه تنها فاقد هر گونه آزادی و

حقوق دموکراتیک هستند، از هیچ امنیتی نیز برخوردار نیستند. رژیم جمهوری اسلامی یا آنها را ترور می کند، به زندان می اندازد و یا اعدام می نماید. صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را باید کمیسیونی متشکل از افراد مورد اعتماد رژیم بنام "شورای نگهبان" تأیید کند. انتخابات در ایران، تحت نظر طبقه حاکمه ایران و باندهای پر نفوذ در قدرت، مهندسی شده است. حاکمیت ایران در اثر فشارهای خارجی و نارضائی داخلی به علت فشارهای ناشی از تحریم، بیکاری، گرانی، فساد و دزدی و... مجبور به تسلیم شده است. رژیمی که از مردمش بیش از امپریالیسم بترسد راه دیگری جز تسلیم در مقابل فشارهای امپریالیسم ندارد. رژیمی که قادر نباشد مبارزه با دشمن خارجی را با تکیه بر مردم کشورش به پیش ببرد محکوم به شکست است. ولی برای جلب مردم باید حقوق قانونی آنها را برسمیت شناخت و به آنها امکان فعالیت و بیان نظریات خویش را داد. این امری است که در ایران انجام نمی شود.

مذاکرات سری آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی از زمان احمدی نژاد، یعنی از اوایل سال ۲۰۱۱ شروع شده است و ربطی به انتخابات روحانی ندارد. این توافقات سری تنها بر سر مسئله هسته ای نیست. احتمالاً بر سر یک بسته پیشنهادی است که از نظر حزب کار ایران (توفان) شامل سیاست خارجی ایران در منطقه و جهان، ایجاد شرایط پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و پذیرفتن پیشنهادات اسارت آور بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، لیبرالیزه کردن کل اقتصاد ایران با تکیه بر نظم زدائی، خصوصی سازی منابع ملی، حذف یارانه های دولتی، حذف همه خدمات اجتماعی و پرورش طبقه ای نیازمند نان در جامعه ایران است که حاضر باشد در بدترین شرایط تحمیلی، برای سرمایه های امپریالیستی که به ایران سرازیر می شوند، کار کند. رژیم روحانی شرایط را برای اسارت ایران فراهم می کند. این تحمیل و فشار نیازمند سرکوب طبقه کارگر و مردم ایران است. آقای روحانی فقط اصلاحاتی انجام می دهد که پای سرمایه گذاری امپریالیستی را به ایران باز کند و بیانیه بانک جهانی را بپذیرد. این گونه اصلاحات، نظر آمریکا را نیز تأمین می کند. لیکن این نوع اصلاحات، برسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم را در بر نمی گیرد.

در مورد مسئله هسته ای بر اساس اسنادی که تا کنون منتشر شده است، ایران تقریباً از همه حقوق خود گذشته است. اینکه امپریالیسم آمریکا حق ایران را در مورد غنی سازی اورانیوم برسمیت شناخته است، از متن سند نتیجه نمی شود. و چنانچه چنین تفسیری مجاز باشد، تازه این امر امتیاز ایران نیست، این حق را ایران با امضای اصل قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته ای از همان بدو امر دارا بوده و به تأیید و یا عدم تأیید امپریالیسم نیازی نداشته است. در این توافقنامه ایران تاسیسات هسته ای خویش را تعطیل می کند و حق نظارت بی در و پیکر و جاسوسی و جستجو در ایران را بدون نظر و نظارت و اطلاع ایران، برای جاسوسان بین المللی برسمیت می شناسد. هرگونه ادامه فعالیتهای هسته ای ایران باید با توافق آمریکا باشد. و در عوض آمریکا حق دارد از اموال غیر قانونی مصادره شده ایران بدهکاریهایی ایران به سازمان ملل و یا دانشگاههای ممالک غربی را بپردازد و به نوع خرید کالاهای مورد نیاز ایران نظارت کند و حق خرید و ورود آنها را به ایران بدهد یا ندهد. در این قرارداد، ایران از حق تصمیم گیری مستقل خویش گذشته است و هر تصمیم خود را منوط به موافقت "دو جانبه" یعنی موافقت امپریالیستها کرده است. تازه این قرارداد تنها برای ششماه اعتبار دارد. امپریالیسم این حق را برای خودش محفوظ داشته است بعد از شش ماه به غیر از ادامه تحمیل شرایط کنونی، محدودیتهای جدیدی نیز برای ایران قایل شود. حزب کار ایران (توفان) روی کار آمدن آقای روحانی را سیاستی می داند که از سه سال قبل توسط رهبران جمهوری اسلامی و با شرکت احمدی نژاد شروع شده و اکنون باید با دست روحانی بازتاب خارجی پیدا کند که نقطه عطفی تلقی شود. این سیاست نمی توانست با دست احمدی نژاد اجرا شود.

روحانیت در خیانت ملی ید طولانی دارد. دفاع رژیم جمهوری اسلامی از حکومت استعماری عراق و افغانستان و همکاری با امپریالیسم آمریکا در اشغال این دو کشور و در سرکوب جنبش ضد استعماری و همینطور حمایت از براندازی رژیم لیبی، همه بر ضد منافع ملی مردم ایران و منطقه است. پیروی از سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و گام گذاردن در خصوصی سازیهای کارخانجات و شرکت ملی نفت و پتروشیمی بر اساس بند ۴۴ که از یک سیاست نئولیبرالی اقتصادی نشئت می گیرد تا بتوانند بار بحرانشان را بدون نظارت به ایران منتقل کنند، همه در جهت وابسته شدن ایران است. از این رو برای دست یافتن و تحقق مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمن، برای آزادی و حقوق اولیه و بنیانی کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم، برای دفاع از ادامه و تضمین استقلال سیاسی ایران، انقلاب دیگری باید سامان گیرد. انقلابی که رسالت پاسخ به این وظایف انجام نشده را داراست یک انقلاب قهرآمیز سوسیالیستی به رهبری حزب واحد طبقه کارگراست و تنها چنین انقلابی راه نجات مردم ایران است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!

زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهایی بشریت!

حزب کار ایران (توفان)

بهمن ماه هزار و سیصد و نود و دو خورشیدی

www.toufan.org

چگونه سازمان تامین اجتماعی ، ملاخور میشود؟

تاریخچه تشکیل سازمان تامین اجتماعی

پس از انقلاب مشروطیت و تحت تاثیر فعالیت سوسیال دموکراسی انقلابی (اجتماعيون عاميون) و حزب عدالت و حزب کمونیست ایران و اتحادیه های کارگری که با تلاش فعالین انقلابی کمونیست در میان طبقه کارگر جوان و زحمتکشان ایجاد شد ، اولین قانون استخدام کشوری در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲ میلادی) در مجلس تصویب شد . " حقوق و تامین خاص " برای کسانی که " توانائی کار خود را پس از خدمت از دست میدهند ، " مقرری خاص " برای کسانی که به دلیل حادثه از کار افتاده می شوند و " حمایت کارفرما " از خانواده کارکنان استخدام شده ای که فوت میکنند و در کل نظامی برای بازنشستگی به وجود آمد .

در سال ۱۳۲۵ تحت تاثیر فعالیت شورای متحده کارگری که بزرگترین تشکل کارگری در خاورمیانه بود و توسط کارگران توده ای سازمانیابی شده بود و همچنین فعالیت فراکسیون حزب توده ایران (که حزب طبقه کارگر در آن دوران بود) در مجلس شورا ، اولین قانون کار ایران، پس از تصویب در مجلس شورا در هیئت دولت تصویب شد . طبق این قانون ، کارفرمایان، علاوه بر اینکه مکلف به بیمه کردن کارگران بودند ، باید دو صندوق شامل صندوق بهداشت (برای کمک به بیمارانی که ناشی از کار نباشد) و صندوق تعاون (برای کمک در مورد ازدواج ، عائله مندی ، بیکاری ، از کار افتادگی ، بازنشستگی حاملگی و غیره) را در هر کارگاه تشکیل می دادند .

در سال ۱۳۲۸ ، وزارت کار رسماً تاسیس گردید و طبق ماده ۱۶ قانون کار مصوب خرداد ۱۳۲۸ ، مقرر شد صندوقی به نام " صندوق تعاون و بیمه کارگران " برای معالجه و پرداخت غرامت کارگران تشکیل شود .

۱۳۳۱ در دوره نخست وزیری دکتر محمد مصدق ، " لایحه قانونی بیمه های اجتماعی کارگران " به تصویب رسید و طبق آن سازمان مستقلی به نام " سازمان بیمه های اجتماعی کارگران " تاسیس شد .

در فروردین ۱۳۴۲ " سازمان بیمه های اجتماعی کارگران " به سازمان بیمه های اجتماعی تغییر نام یافت و زیر نظر وزارت کار و امور اجتماعی به فعالیت خود ادامه داد .

در سال ۱۳۴۷ " بیمه های اجتماعی روستائیان " به تصویب رسید و در سال ۱۳۵۱ با تصویب قانون خدمات درمانی مستخدمان دولت هر دو صندوق در سازمان بیمه های اجتماعی ادغام و در تیر ماه سال ۱۳۵۴ " سازمان تامین اجتماعی " تشکیل شد .

بعد از انقلاب و تغییر قانون اساسی ، در اصل ۲۹ آمده است : " برخورداری از تامین اجتماعی برای بازنشستگی ، بیکاری ، از کار افتادگی ، بی سرپرستی ، حوادث و سوانح و نیاز به مراقبتهای بهداشتی و درمانی به صورت بیمه ای و غیر بیمه ای ، حقی است همگانی و دولت موظف است خدمات و حمایت های فوق را برای یکایک افراد فراهم نماید . "

با این حال تا سال ۱۳۶۶ هیچ اقدامی در جهت اجراء کردن این اصل قانون اساسی صورت نگرفت و تنها اقدام در این سال تصویب قانون بیمه بیکاری بود که آن هم فقط شامل حال بیمه شدگان تامین اجتماعی است و نه حقی همگانی! و تا به حال یعنی پس از گذشت ۳۵ سال از انقلاب این اصل قانون اساسی که در مورد حقوق ملت است به عنوان حقی همگانی اجرا نشده است .

منابع درآمد سازمان تامین اجتماعی

طبق ماده ۲۸ قانون سازمان تامین اجتماعی منابع درآمد سازمان بدین شرح است .

۱ - حق بیمه

۲ - درآمد حاصل از وجوه و ذخائر و اموال سازمان

۳ - وجوه حاصل از خسارات و جریمه های نقدی مقرر در این قانون

۴ - کمک ها و هدایا

میزان حق بیمه ۳۰ درصد حقوق است که ۷ درصد آن به عهده بیمه شده و ۲۰ درصد به عهده کارفرما و ۳ درصد به وسیله دولت است . در رابطه با افرادی که کارفرما ندارند مثل رانندگان تاکسی ۲۷ درصد حقوق را بیمه شده و ۳ درصد را دولت پرداخت می کند . طبق تبصره ۲ ماده ۲۸ قانون تامین اجتماعی ، دولت مکلف است ، حق بیمه خود را ، به صورت یک جا در بودجه کل کشور تصویب و به سازمان پرداخت نماید .

(چنانچه ملاحظه میشود ۹/۱۰ دارائی سازمان تامین اجتماعی متعلق به کارگران است و ۱/۱۰ آن بوسیله دولت که در واقع متعلق به ملت است تامین میشود . با این حال کنترل این ثروت کارگران توسط گماشتگان دولتی و در واقع دزدان مافیائی بر خلاف منافع کارگران صورت می گیرد .)

تشکیلات و وظایف سازمان تامین اجتماعی

سازمان تامین اجتماعی دو وظیفه عمده بیمه ای و درمانی دارد؛ و شامل حوادث، بیماریها، بارداری، غرامت دستمزد، از کار افتادگی، بازنشستگی، مرگ، کمک ازدواج و عائله مندی میشود. این سازمان در سال ۱۳۲۶ کار خود را با ده هزار نفر بیمه شده شروع کرد و امروز با ۳۷۷۵۷۵۹۵ نفر (شامل یازده و نیم میلیون نفر بیمه شده اصلی) و بیش از (دو میلیون و دویست هزار نفر مستمری بگیر اصلی و تبعی) و افراد خانواده بیمه شدگان میشود. صدها شرکت، بیمارستان و مرکز درمانی با بیش از ۶۴ هزار کارمند با تخصص های مختلف شامل ۴۵ هزار نفر در مراکز درمانی و حدود ۱۹ هزار نفر در واحدهای بیمه ای و اداری در این سازمان کار می کنند.

شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی (شستا)

شرکت مادری است که ۲۰۷ شرکت دختر در زیر مجموعه خود دارد. مجموعه دارائی این شرکت ۳۹۰۰۰ میلیارد تومان و سود سالانه آن ۳۰۰۰ میلیارد تومان است. موسسات بزرگ زیر مجموعه شستا عبارتند از:

۱ - بانک رفاه کارگران که در سال ۱۳۳۹ توسط سازمان تامین اجتماعی تاسیس شد.

در آخرین مجمع فوق العاده در ۲۵ مرداد ۱۳۹۲ سرمایه ای بالغ بر ۲۳۳۲۶ میلیارد ریال به ثبت رسانده است. این بانک در حال حاضر دارای ۱۰۷۶ شعبه با ۱۰۶۰۰ نفر پرسنل می باشد. این بانک که به جای فعالیتهای بانکی در جهت ارائه خدمت به کارگران به دلال بازی ارز و دادن تسهیلات بانکی به مافیای دولتی پرداخته در ۳۱ شهریور ۹۲ بیش از ۱۵۰۰ میلیارد ریال زیان خالص داشته است. طبق گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس وجوه اختلاس شده از ۱۰ شعبه بانک رفاه کارگران در سال ۱۳۹۱ به مبلغ ۱۰۸ میلیارد ریال و نیز مبلغ ۷۴ میلیارد ریال مربوط به سنوات قبل بوده است. همچنین مبلغ ۶۱۴ میلیارد ریال توسط گروه امیرمنصور آریا بالا کشیده شده است. در ضمن در سال مالی ۱۳۹۱ مبلغ ۵۱/۸ میلیون یورو مازاد بر حوالجات ارزی از سوی بانک به شرکت صرافی رفاه (شرکت فرعی بانک) تخصیص یافته و و صرافی نیز مبلغ مذکور را به نرخ رسمی ارز مستقیماً به شرکتهای تضامنی صرافی حشمتی و شرکاء و بهزاد زرین قلم (کاج) فروخته است. (اینها فقط نمونه های است از فساد گسترده)

۲- موسسه خدمات بهداشتی ، درمانی میلاد سلامت تهران

۳- موسسه حسابرسی تامین اجتماعی

طبق گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس مبلغی بالغ بر ۱۱۲۵۶ میلیارد ریال از مطالبات محاسباتی که مربوط به ۹۴ پرونده متعلق به شرکتهای بدهکار بزرگی می باشد بدهی خود را به سازمان طی ۴ سال قبل پرداخت نکرده اند.

۴- شرکت مدیریت و خدمات ماشینی تامین

از سوی سازمان بازرسی کل کشور ، گزارش شده است که مبلغ ۱۱۶۸ میلیون ریال جریمه دیر کرد تحویل کالا به سازمان تامین اجتماعی به حساب هزینه گذاشته شده که دارای هیچگونه مستنداتی نیست (به زبان آدمیزاد یعنی بالا کشیده شده). مانیتورهای به ارزش ۷۱۵ میلیون ریال خریداری شده و حدود ۶ تا ۱۵ سال از زمان خرید آنها بلا استفاده مانده است. شرکت در سال ۱۳۹۰ بیش از ۱۳۰۰ میلیون ریال بابت پروژه های تحویلی و بیش از ۱۱۵۰ میلیون ریال بابت پروژه پزشک خانواده هزینه نموده و به حساب مخارج شرکت منظور شده ولی هیچ اقدامی در این موارد صورت نگرفته است.

۵- شرکت سرمایه گذاری خانه سازی ایران

این شرکت که در سال ۱۳۴۷ به عنوان شرکتی غیر تجاری به ثبت رسید در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۷۹ به شرکت سهامی خاص تغییر شکل داد که بتواند فعالیتهای تجاری و دلالی نیز انجام دهد. ساخت و تهیه درمانگاهها، بیمارستانها ، مراکز توانبخشی و بهزیستی و رفاه اجتماعی، بناهای اداری و منازل و مجتمع های مسکونی برای کارگران و کشاورزان و تهیه تجهیزات و بیمارستانها و مراکز مربوطه و غیره از وظایف این شرکت است. این شرکت دارای ۹ شرکت بزرگ زیر مجموعه و از جمله شرکت بازرگانی بین المللی می باشد. طبق گزارش کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس در پروژه های شمس تبریز (ایل گلی) که شامل ۹۷۶ واحد مسکونی و ۷۰۰۰ متر مربع تجاری است و پروژه چهاردانگه

در رابطه با خرید زمین و پروژه چالوس در رابطه با ساخت ۱۹۵ واحد مسکونی و پروژه زنجان در رابطه با ۱۲۰۰ واحد مسکونی صدها میلیارد تومان کلاهبرداری شده است.

۶ - شرکت رفاه گستر تامین اجتماعی

در مرداد ماه ۱۳۷۹ طبق مصوبه مجمع عمومی به شرکت توسعه تجهیز هتل های سازمان تامین اجتماعی تغییر نام یافت. این شرکت دارای ۳۴۰ واحد اقامتی در ۱۷ مرکزی باشد. طی سال ۹۱ مبلغ ۸۴ میلیارد ریال از سازمان تامین اجتماعی یارانه میگیرد در حالی که سال قبل از آن که تعداد مشابهی از خدمات استفاده کرده اند دریافتی یارانه یک چهارم این مبلغ بوده است. کمیسیون تحقیق از اختلاس ۳۰۰ میلیون تومانی در یک قلم خرید برنج از شرکت بازرگانی حاج اسدالهی و اختلاس ۲۰۰ میلیونی ۹ نفر پرسنل این شرکت و اختلاس دو میلیاردی مدیر عامل شرکت گزارش می دهد.

۷ - موسسه املاک و مستغلات تامین اجتماعی

طبق مصوبه هیات مدیره سازمان ، مدیران سازمان تامین اجتماعی می توانند جهت استفاده از آپارتمانهای مسکونی شمس آباد با پرداخت مبلغ ۱۵۰۰۰۰ تومان جهت واحدهای ۸۶ متری و مبلغ ۲۰۰۰۰۰ تومان بابت واحدهای ۱۰۴ متری استفاده نمایند (مبلغ واقعی اجاره این واحدها بیش از ده برابر است). در رابطه با فروش ۳۷۵ واحد تجاری واقع در شهرک پرند، ملک خیابان زنجان، ملک یوسف آباد ، شهرک قزوین ، ملک آبشار اصفهان و فروش هفت قطعه بزرگ زمین در تهران و مشهد و ۴۶۰۰۰ متر باغ در سوهانک تهران و حدود ۲۰۰۰۰ متر از اراضی آبکوه شهر مشهد و دو ساختمان به مساحت ۶۹۰۰ متر مربع توسط مرتضوی به رئیس دانشگاه عدالت با مبلغی غیر واقعی توسط کمیسیون بازرسی گزارش میشود.

نمونه هایی از دزدی های مدیران سازمان تامین اجتماعی

- طبق گزارش کمیسیون تحقیقات مجلس ، تحت عنوان کارانه مدیران هر سه ماه یک بار جهت ۲۵ نفر مبلغ ۷۲۵۸۰۸۴۶۲ ریال پرداخت شده است (یعنی به هر کدام از این ۲۵ نفر ماهیانه حدود یک میلیارد تومان اضافه بر حقوق و دزدی های دیگر رسماً به عنوان پاداش پرداخت میشود).

در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۱ قرار دادی بین سازمان تامین اجتماعی با شرکت هلدینگ سورینت قشم به مدیر عاملی بابک زنجانی منعقد می شود که مطابق آن ۱۳۸ شرکت از مجموع ۲۰۷ شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی به صورت انحصاری به مبلغ ۴ میلیارد یورو ، به بابک زنجانی واگذار می شود ؛ که از جمله شامل هواپیمائی ج.ا.ا ، فولاد خوزستان ، فولاد مبارکه اصفهان ، بانک صادرات ، هتلهای هما ، پتروشیمی قدیر ، پتروشیمی تبریز ، شرکت ملی نفت کش ، چوب و کاغذ ایران ، شرکت های مختلف بیمه ای (ملت ، دانا ، میهن ، پارسیان) ، کشتیرانی ج.ا.ا ، بانکهای مختلف از جمله پاسارگاد ، تات ، پارسیان ، دی و... صنایع مس شهید باهنر و... بوده است.

یکی از نمایندگان مجلس در مورد میزان تخلفات مالی در سازمان تامین اجتماعی صحبت از بیش از هزار میلیارد تومان اختلاس کرد.

این نمونه های کوچک، قطره ای است از دریای فساد در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی در ایران امروز ! هیچ راه برون رفتی از این منجلاب بجز سرنگونی حاکمیت ضد کارگری ولایت فقیهی توسط مردم ایران متصور نیست!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ، بدست مردم ایران!

درونزوناچه میگذرد؟

سال ۲۰۱۴، سالی سرنوشت ساز برای ونزویلا

مقاله ای ارزشمند از ارگان مرکزی حزب کمونیست - مارکسیست لنینیست ونزویلا

"Acero Revolucionario"

چند سالی است که در ونزویلا کشمکش بین نیروهای مترقی و انقلابی و بورژوازی وابسته به امپریالیست آمریکا، بین انقلاب و ضد انقلاب در جریان است و این جدال بعد از مرگ هوگو چاوز تشدید شده است. سرمایه داران کمپرادور در ونزویلا هنوز قدرت اقتصادی وسیعی در اختیار خود دارند، هنوز رسانه های وسیعی را کنترل میکنند، هنوز با هزاران وابستگی به بورژوازی جهانی توسط این جهانخواران حمایت شده و کمک دریافت میکنند، هنوز امید برگشت به بهشت گذشته را از دست نداده اند....

در چنین شرایطی، هدایت جنبش توده ای در ونزویلا در مسیر انقلاب و سوسیالیسم بر دوش نیروهای کمونیست و انقلابی ونزویلا و آمریکای لاتین گذاشته شده است. منطق وجودی سرمایه داری و تجارب تاریخی نشان میدهند که بورژوازی مغلوب تمام توان خود را، هزاران بار بیشتر از گذشته بکار میگیرد تا آنچه را که از دست داده است مجددا بدست آورد. همه تجارب تاریخی نشان میدهند که رفرمیسم و آشتی طبقاتی نمیتوانند تضاد بین توده های سرکوب شده و سرمایه داران را بنفع توده ها حل کنند. تجارب گرانبهای خلقهای اندونزی در دوران سوکارنو، ایران در دوران دکتر محمد مصدق، شیلی در دوران آلنده، نیکاراگوئه در دوران سندانیستا و... همه گواه بر این مدعاست که کوچکترین لغزش و گذشت نسبت به دشمنان سوگند خورده مردم و وابستگان به امپریالیسم که برای نابودی دست آوردهای خلق کمین کرده اند، سیاستی کشنده و غیر قابل بخشش است.

حزب ما فعالیت ضد انقلابی نیروهای راستگرای وابسته به امپریالیسم و طرح کودتای ضد مردمی در ونزویلا را شدیداً محکوم میکند و بر این باور است که تنها راه حل تضاد بین نیروهای انقلابی و بورژوازی از قدرت سیاسی رانده شده در ونزویلا، تعمیق جنبش انقلابی و بسیج کارگران و زحمتکشان و خلع ید تمام عیار از سرمایه داران از تمامی عرصه های اقتصادی-سیاسی-ایدئولوژیک میباشد. حزب کمونیست، مارکسیست - لنینیست ونزویلا که بطور پیوسته در صحنه این مبارزات حضور داشته است در سر مقاله نشریه "Acero Revolucionario" ارگان مرکزی حزب شماره ۲۵ که اوائل فوریه ۲۰۱۴ و قبل از اتفاقات اخیر انتشار یافته به مردم و نیروهای انقلابی در مورد فعال شدن ضد انقلاب در ونزویلا هشدار داده و رهنمود های اصولی برای پیشبرد مبارزه توده های زحمتکش و دست یابی به آزادی و زندگی بهتر را بر شمرده است. حزب ما بنابر وظیفه انترناسیونالیستی و ابراز همبستگی با مبارزات مردم ونزویلا مبادرت به ترجمه این مقاله کوتاه اما پرمحتوا و ارزشمند می نماید به این امید که خوانندگان گرامی توفان الکترونیکی اطلاعات صحیحی در مورد مبارزه طبقاتی در ونزویلا و نکات قوت و ضعف این جنبش کسب نمایند.

هئیت تحریریه توفان

اسفند ماه ۱۳۹۲

سال ۲۰۱۴، سالی سرنوشت ساز برای ونزویلا

سالی که آغاز شده حاکی از تغییر در وضعیت مبارزه در ونزویلا است. تغییراتی که از سال ۲۰۱۳، هنگامی که بورژوازی کارزار اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را برای دلسرد کردن توده مردم و دوری و بیگانگی آنها از پروژه بولیواری تشدید کرد، در حال رشد بوده است.

تشدید تضادها به تغییر در شیوه مبارزه منتج میشود و بیانگر یک دوره جدید مبارزه در مرحله بورژوا دمکراتیک است. عوامل این تغییرات شامل اثرات بحران سرمایه داری در اقتصاد ونزولا، بیماری و مرگ چاوز، و نیاز هر چه سریعتر برای ایجاد یک رهبری جدید هستند. وظیفه این دوره به نیکلاس مادورو واگذار شد، کسی که باید بر موانع سنگین چیره شود، موانعی که امپریالیسم از آن برای ضربه زدن و ضعیف و نابود نمودن پروسه بولیواری استفاده می‌کند.

این دوره در سال ۲۰۱۴ به دو دلیل با شورشهای بزرگ توده‌ها و درگیریهای علنی همراه خواهد بود:

۱- بدلیل انتخاباتی که در پیش روست، انتخاباتی که باعث تشدید درگیریهای سیاسی خواهد شد، اما نه در میدان انتخابات بلکه در کشمکشهای اقتصادی و درگیریهای خیابانی

۲- تخریب اقتصادی با ایجاد کمبودها و احتکار و گمانه زنی که موجب سخت شدن زندگی مردم میشوند

این واضح است که دولت با این واقعیات درگیر است و سعی در ایجاد یک تعادل بین مطالبات مردم و خواستههای بورژوازی دارد که کسب آنرا می‌توان در چهارچوب ۳ سناریو مورد بحث قرار داد.

۱- سازش با بورژوازی از طریق اقدامات کاملاً رفرمیستی به امید کاستن فشارهای اقتصادی

۲- ایجاد تعادل ناپایدار با دادن بعضی امتیازات به منظور جلوگیری از حاد شدن اوضاع

۳- یورش انقلابی تحت رهبری بخشهای چپ دولت یا توسط خود مردم در صورت مواجهه شدیدتر با مشکلات اقتصادی

باید این را درک کنیم که نیروهای راستگرا حملات خود را تشدید خواهند کرد و باعث ایجاد کمبودها، گمانه زنی، و تردید در میان مردم خواهند شد. عملکرد سال گذشته آنها شامل احتکار محصولات، ایجاد کمبود مصنوعی از طریق کاهش عرضه کالاها، تحریک مردم به خرید اضافی بعثت نگرانی از کمیابی، و افزایش قیمتها بوده است. دولت، هر چند با تردید، پاسخی قدرتمند و موفق به این وضعیت داد و کالاهای انحصاری را با قیمتی ارزان عرضه کرد که با استقبال شدید مردم مواجه شد.

به دلیل تأثیرات مثبت این سیاستهای قاطع و عادلانه دولت که باعث محبوبیت مردمی آن شد، سرمایه داران امروز کمر به توقف تولید بسته اند. با استفاده از اخراج دسته جمعی کارگران، واردات را کاهش داده و برای ایجاد کمبود نقشه مند و بشکل پیچیده تر امروزی آماده میشوند، به شکلی که تداعی کننده کمبود سهمیه ارزی و کوتاهی دولت در عرضه ارز مورد نیازشان باشد، همان ارزی که در گذشته متقلبانه از آن استفاده میکردند.

کارخانجاتی در یک محوطه خالی، بدون آنکه تولیدی داشته باشند یا مواد خامی در آنها باشد و یا حتی وارداتی از یک شرکت خارجی داشته باشند، ثبت شده اند تا از ارز دولتی استفاده کنند و این باعث کاهش ارزش پول بولیوار شده است. تهاجمی تر شدن رسانه های بورژوازی به همراه نگرانی ایجاد شده در طبقه کارگر بدلیل تعطیل شدن مراکز کسب و کار و درخواستهای مردم برای چاره جویی نیازهای اقتصادییشان میتواند صحنه ای بسیار پیچیده ای را ایجاد کند.

ما در فضایی بسیار ملتهبی بسر میبریم. باید طبقه کارگر و مردم را برای شرکت و رهبری در حرکت علیه دشمن طبقاتی خود یعنی بورژوازی و امپریالیسم آماده کرد. باید سیاستهای سازشکارانه و رفرمیستی که در نهایت باعث شکست خلق و تسلیم در مقابل قدرت اقتصادی بورژوازی میشود کنار گذاشته شوند، قدرت باید از آنها گرفته شود تا تمام ظرفیتهای تولیدی که تاکنون تنها به صورت خصوصی در دست گروه کوچک الیگارشی متمرکز شده اند برای توده و برآورده شدن نیازهایشان به خدمت گرفته شوند.

در این وضعیت پیچیده، سازمان یابی، بسیج توده ها، و انرژی انقلابی لازم است تا تهاجم بورژوازی را متوقف نموده و آنرا در خیابان شکست داد. رفرمیسم را باید کنار گذاشت و بدون هر گونه ملاحظه با مشت آهنین در جهت

دیکتاتوری پرولتاریا به پیش رفت و توطئه گران را به تسلیم واداشت و همه توان ها را برای تامین نیاز در تمامی حوزه های تولیدی و بدون هر گونه محدودیت ناشی از خودخواهی شخصی طبقه سرمایه دار متمرکز کرد.

سوسیالیسم تنها با اتحاد کارگر و دهقان در قدرت و خلق مسلح ساخته میشود!

درافشای ماهیت "حزب کمونیست کارگری ایران" و نظریات ضد کمونیستی آن

در دو جلد

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

«پیشگفتار»

کتابی را که در دست دارید مجموعه‌ی مقالاتی است که توفانی‌ها و به ویژه حزب کار ایران (توفان) در افشای "حزب کمونیست کارگری ایران" نوشته است. این تشکل از گروهی سرمنشاء پیدا کرد که نام خویش را "گروه سهند" و سپس "اتحاد مبارزان کمونیست" نامیده بود که سه سال بعد از تأسیس‌اش در اثر سرکوب‌های رژیم جمهوری اسلامی به کردستان نقل مکان کرد و با تشکیلات کومله به ایجاد "حزب کمونیست ایران" دست زد. رهبر ایدئولوژیک این تشکل آقای ژوبین رازانی (منصور حکمت) بود. "حزب کمونیست ایران" بعد از انشعاب به گروه‌های متعددی تقسیم شد که یکی از آنها "حزب کمونیست کارگری ایران" به رهبری آقای منصور حکمت بود که خود مجدداً به چند تشکل بعدی تقسیم گردید.

رفقای ما که از همان آغاز فعالیت این سازمان از طریق رفقای کومله با آنها در تماس بودند، به تحولات این تشکل با تردید می‌نگریستند. آنها که مدعی قبول لنینیسم بوده و خود را مبارز ضد امپریالیست و ضد رویزیونیست می‌نمایاندند، بتدریج به اصل خود بازگشته به مخالفت با مارکسیسم لنینیسم پرداختند و یک ملقمه‌ی غیر طبقاتی و لیبرالی را به نام "مارکسیسم اصیل" به جنبش کمونیستی ایران ارائه کردند که در گمراهی بسیاری از جویندگان راه سوسیالیسم مؤثر واقع گردید.

نظریات آنها ملقمه‌ای از لیبرالیسم، تروتسکیسم، اکونومیسم و رویزیونیسم است که آنها را به البسه‌ی "مدرنیسم" آراسته و با مفاهیم غیر طبقاتی بخورد جنبش کمونیستی ایران می‌دهند. تحولات درون این سازمان نشان می‌دهد که به شدت از صهیونیست‌های اسرائیلی حمایت کرده، دشمن لنینیسم بوده و در کنار امپریالیسم "مدرن" ایستاده‌اند. آنها مبلغ همه‌ی نظریه‌های استعمارجویانه و تسلط طلبانه‌ی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در جهان هستند تا راه آنها را برای جهانی کردن سرمایه و رفع موانع سر راه آنها هموار کنند.

ما تلاش کرده‌ایم نقش این جریان مخرب و ناسالم را در عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی برای خوانندگان روشن سازیم و توجه آنها را به منابع مالی این جریان و همکاری عملی آنها با صهیونیست‌ها و مبارزه تحت نام مبارزه با "اسلام سیاسی" جلب کنیم. این جریان با تبلیغ وطن‌فروشی از تجاوز امپریالیست‌ها که آنها را مظهر "مدرنیسم" جا می‌زند، به ممالک جهان حمایت می‌کند و در جبهه‌ی بزرگ مبارزه‌ی خلق‌ها برای کسب و استقلال ملی در کنار امپریالیست‌ها و صهیونیسم بین‌الملل ایستاده است.

افشاء این جریان ناسالم برای رشد جنبش کمونیستی ایران ضروری است. حزب ما نخستین تشکلی است که کالبد این جریان مدعی پذیرش کمونیسم را تشریح کرد و ماهیت ارتجاعی و تئوری‌های لیبرالی و غیر طبقاتی آنها را که با پوشش کمونیسم تبلیغ می‌شد برملا ساخت. حمایت بسیاری از کمونیست‌های ایرانی که با ما مکاتبه کردند و از مبارزه‌ی ما در این زمینه سپاسگزاری نمودند، حاکی از نقش مثبتی است که این نوشته‌های انتقادی، ایفاء کرده‌اند. امروز دیگر مبارزه با ماهیت نظریات این عده که در اثر مبارزه‌ی حزب ما تشریح و شناخته شده است همراه با دشواری نیست. در اثر این مبارزه این جریان ناسالم به بخش‌های گوناگون تجزیه شده است. حزب ما امیدوار است که روند این تجزیه به سمتی برود که عناصر سالم و مبارز آنها از هسته‌ی فاسد و ناسالمی که در کنار امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع ایستاده است جدا شوند.

جمع آوری و انتشار این مطالب ناشی از خواست بسیاری از خوانندگان و کمونیست‌های صادقی بود که می‌خواستند همیشه به سلاح مبارزه با این تفکرات امپریالیسم صهیونیستی مسلح باشند و آنها را در همه‌ی عرصه‌ها افشاء نمایند. ما به خواست این دوستان به این وسیله پاسخ مثبت می‌دهیم.

جلد اول مورخ ۲۰۱۳/۰۶/۰۱

جلد دوم مورخ ۲۰۱۳/۱۰/۰۱

www.toufan.org

کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

دستگیری فعالین کارگری را محکوم می‌کنیم! خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کارگران زندانی هستیم!

اعلامیه زیر توسط نهاد های همبستگی با جنبش کارگری در ایران خارج از کشور، مورخ ۱۰ فوریه ۲۰۱۴ انتشار یافته که یک نسخه به دفتر حزب ما رسیده است. این نهاد همبستگی ضمن محکوم کردن دستگیری فعالین کارگری خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط همه کارگران زندانی گشته است. حزب ما ضمن حمایت قاطعانه از حقوق کارگران ایران و محکومیت دستگیری فعالین کارگری توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به انتشار این اعلامیه که با احساس مسئولیت و همبستگی با همه کارگران ایران تدوین شده است مبادرت می‌ورزد. در این اعلامیه چنین می‌خوانیم:

« اعتراضات و اعتصاب کارگری در ماههای اخیر گسترش فزاینده ای داشته‌اند. کارگران پلی آکریل در اصفهان، معدن چادرملو در اردکان، کارخانه سیمان لوشان، ایران تایر، نساجی کاشان، فولادآگرس، تراکتورسازی تبریز، سیمان آبیک، یخچال سازی ایران پویا، پتروشیمی فجر تنها چند نمونه اند. ناچیز بودن دستمزدها، تعویق در پرداخت دستمزدها، قراردادهای پیمانی، عدم امنیت شغلی، اخراجها، عدم پرداخت مزایای کاری و... از جمله مواردی هستند که زندگی کارگران ایرانی را در

خطر نابودی قرار داده اند. اعتراض و اعتصاب، حق مسلم کارگران در مقابله با استثمار و فشارهای اقتصادی - سیاسی و اجتماعی است. این حق مسلم کارگران از جانب سرمایه داری و دولت حامی این سیستم، غیر قانونی اعلام می‌شود و فعالین و مبارزان کارگری دستگیر و روانه زندان می‌گردند تا سرمایه داران بتوانند با خیالی آسوده به چپاول دسترنج کارگران ادامه دهند. کارگران معدن چادرملو برای دستمزد و علیه اخراجها و باخواست آزادی یاران دستگیر شده شان اعتصاب و اعتراض میکنند، ولی فرماندار اردکان مدعی میشود که اعتراضات، نتیجه تحریک دیگران است چون بنا بر ادعای این آقا، دستمزد کارگران از حقوق کارمندان عالی‌رتبه دولتی بالاتر است و غلامحسین محسنی اژه ای، سخنگوی قوه قضائی اعلام میدارد: با افرادی که به اسم اعتراضات صنفی، اقدامی برخلاف نظم عمومی و امنیت ملی انجام میدهند، برخورد میشود. دروغ، تهدید کارگران و دستگیری و زندان، منطق رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در تقابل با خواسته‌های بی‌حق کارگران است. فعالین کارگری در سراسر ایران، دستگیر و روانه زندان میشوند تا سرمایه داران با آسودگی خیال به استثمار مضاعف کارگران ادامه دهند. اکنون که دولت روحانی، راه را برای ورود سرمایه داران اروپائی و آمریکائی هموار کرده است و گروهائی از این سرمایه داران راهی ایران شده‌اند، می‌بایست آنان را از آرامش کامل در محیط های کارگری مطمئن ساخت و به آنان قبولاننده سرمایه‌گذاری در ایران کاملاً بدون دغدغه خاطر و بدون هرگونه اعتراض کارگری میبایست. از اینرو دستگیری و زندان فعالین کارگری شدت یافته است.

در ماههای گذشته افشین ندیمی و مهرداد صبوری از فعالین کارگری عضو کمیته هماهنگی در کامیارن و در هفته های اخیر یوسف آخرا بات، واحد سیده و محمد مولانائی از فعالین کارگری عضو کمیته هماهنگی در مهاباد دستگیر و دادگاهی شده اند. چند روز پیش نیز عمرشاکری وحسین مرادی دوعضو دیگر کمیته هماهنگی به دادگاه احضار گردیده اند. شهناز سگوند حمیدآبادی همسر علی نجاتی عضو هیات مدیره سندیکای هفت تپه در تاریخ دوشنبه 14 بهمن ماه برای

چندمین بار دادگاهی شده است. در تمامی این دستگیریها و دادگاهی شدن‌ها، اتهام همان تهدیدهای اژه ای یعنی اقدام برخلاف نظم عمومی و امنیت ملی است. در منطق رژیم سرمایه داری اسلامی، دفاع از منافع طبقه کارگر به معنای اخلاف در نظم عمومی و امنیت ملی تلقی میشود و بر همین اساس هم اکنون دهها فعال کارگری از جمله رضاشاهی، وفا قادری، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده، شاهرخ زمانی، رسول بدایق و... به زندانهای طولانی و در شرایط غیر انسانی محکوم شده اند. جرم خانم شهناز سگوند حمیدآبادی، دفاع از همسرش علی نجاتی بهنگام دادگاهی و زندانی شدن وی میباشد. قاضی دادگاه حکم بازداشت خانم شهناز سگوند را تا زمان صدور حکم، اعلام میکند. آزادی وی تا زمان اعلام حکم دادگاه، منوط به وثیقه هفتاد میلیون تومانی می‌شود که با ارائه سند خانه یکی از آشنایان، وی موقتاً تا زمان اعلام حکم دادگاه آزاد میگردد. نهادهای همبستگی کارگری در خارج کشور، احکام صادره دادگاههای اسلامی درباره فعالین کارگری را غیر انسانی و بی اعتبار میدانند و همچنان برای آزادی این انسانهای شریف و مبارز، فعالیت خود را به اشکال مختلف ادامه داده و از همه آزادیخواهان میخواهند که در همیاری و همکاری مشترک برای آزادی کارگران زندانی و جلوگیری از صدور احکام جدید برای شهناز سگوند حمید آبادی و اعضای کمیته هماهنگی، کوشا باشیم. »

یادی از رفقا مهدی اقتدار منش و محمد جواد عرفانیان



رفقا مهدی اقتدار منش و محمد جواد عرفانیان دو رفیق حزبی که در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در راه پیروزی انقلاب جان باختند

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

تاریخ بشری همواره حاکی از مبارزات زحمتکشان و خلقهای ستمدیده می باشد. آنجا که زور هست، مبارزه هست. آنجا که بندی است، تلاشی است برای رهایی تاز بند. تاریخ میهنمان ایران نیز گواه صادقی بر این حکم میباشد. دیدیم که چگونه توده های محروم و تحت ستم ارتجاع محمد رضا شاهی را سرنگون نموده و به زباله دانی تاریخ فرستادند. همان ارتجاعتی که فرزندان صادق این خاک و بوم را سالها به بند میکشید، شکنجه مینمود و به قتل میرسانید. پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم فاسد و جنایتکار پهلوی به آسانی کسب نشد. توده های ستمدیده آزادی خویش را را در قبال خون خویش خریدند، خون هزاران جوانان جانباخته گواه بر همین امر است. و از این جمله اند دورفیق محمد جواد عرفانیان و مهدی اقتدار منش که قهرمانانه در راه کسب آزادی و استقلال جنگیدند و با افتخار در راه آزادی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان از زنجیرهای استعمار خون خویش داده و جان باختند.

رفقا مهدی و جواد دوعضو رزمنده و ازجان گذشته حزب کار ایران (توفان)، کارگر کارخانه جنرال صنعتی بودند و هنگام تصرف پادگان نیروی هوایی شاهنشاهی نزدیک مهرآباد در روز ۲۱ بهمن ۵۷ زیر آتش مسلسل رژیم جنایتکار پهلوی جان باختند. شجاعت این رفقا در تسخیر این پادگان که در پیشاپیش مردم ایران حرکت میکردند تحسین برانگیز و مایه افتخار حزب ما و مردم ایران است.

لوحه بلند هزاران جانباخته راه آزادی به ما یاد آور میشود که مبارزه با دشمنان بیرحم طبقاتی نظیر رژیمهای درنده پهلوی و جمهوری اسلامی امری آشتی ناپذیر است. تازمانیکه چنین رژیمهایی در ایران حکومت میکنند هیچ قانونی که مردم را از زجر و شکنجه و کشتار مصون بدارد موجود نخواهد بود. یگانه راه رهایی مردم ایران انقلاب و استقرار سوسیالیسم است. جز این راهی برای نجات مردم ایران متصور نیست.

یاد رفقا مهدی اقتدار منش و محمد جواد عرفا نیان و همه شهدای راه آزادی را گرامی میداریم!
در راهی که با خون آنها ترسیم شده است به پیش برویم!

یادشان گرامی باد!

یادی از رفیق وارطان سالاخانیان



وارطان در ۶ بهمن ۱۳۰۹ در تبریز متولد شد

وارطان سالاخانیان یک مارکسیست لنینیست، یک انسان شریف و انقلابی که تمام جسم و روحش با زندگی کارگران و زحمتکشان عجین بود، برای ایرانی آزاد و مستقل و سوسیالیستی می رزمید. وارطان سرانجام به خاطر همین آرمان انسانی تمام شکنجه های وحشیانه را تحمل نمود، ولی تسلیم جلاخان پهلوی نگردید و جاودانه شد.

مردان بلند نام و با افتخار هرگز نمی میرند زیرا که گوهرشان قلوب نسل های آینده است. وارطانیها، خسروگل سرخیها، فاضلی ها و چیتگرها همیشه زنده اند و زنده خواهند ماند. مرده آن است که نامش به نکویی نبرند. تاریخ از محمد رضا شاه خائن و خمینی جلال و دارودسته جنایتکارشان همواره به زشتی یاد خواهد کرد.

در غروب ششم اردیبهشت سال ۱۳۳۳، زمانیکه رفیق وارطان ۲۴ سال داشت ماموران کودتا به طور اتفاقی به اتومبیلی که او و کوچک شوشتری در آن بودند در دروازه دولت، ایست دادند. وارطان به پرسش های ماموران پاسخ داد و کوچک شوشتری نیز بدون اینکه هیچ رفتار مشکوکی از خود نشان دهد در ماشین نشست. ماموران از وارطان خواستند که صندوق عقب ماشین را باز کند تا مورد بازرسی قرار گیرد. ماموران به محض باز کردن صندوق عقب ماشین، با انبوهی از نشریه های رزم (ارگان جوانان حزب توده) مواجه شدند.

وارطان و کوچک را به سرعت به فرمانداری نظامی انتقال دادند تا پس از بازرسی بتوانند محل چاپخانه را کشف کنند. ۶ روز بعد (در ۱۲ اردیبهشت ماه)، کوچک شوشتری بدون کوچکترین اعترافی، در اثر شکنجه جان سپرد.

بعدها یکی از شکنجه گران، صحنه ای از شکنجه های وارطان را اینگونه توصیف می کند: انگشت سبابه ای وارطان را گرفتم و به عقب فشار دادم. وارطان گفت می شکند. من باز هم فشار دادم. لعنتی، حرف نمی زد. وارطان گفت: می شکند با تمام نیرویم فشار دادم. صورت وارطان مثل سنگ بود. لب از لب باز نمی کرد. باز هم فشار دادم. وارطان گفت: می شکند. خشمگین شدم. مرا مسخره می کرد. باز هم فشار دادم. صدایی برخاست. وارطان گفت دیدی گرفتم می شکند. نگاه کردم انگشت شکسته بود. وارطان به من پوزخند می زد. وارطان سرانجام در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۳، مامورین پهلوی، جمجمه ای وارطان را در حالی که اثرات سوختگی و

شکنجه در بدنش نمایان بود با مته سوراخ کردند و به زندگی او پایان دادند. جسد وارطان را در رودخانه جاجرود رها کردند تا این‌گونه وانمود کنند که بر اثر حادثه به درون رودخانه افتاده و غرق شده‌است.

مرگ نازلی

شاملو پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی در زندان بود با وارطان سالاخانیان آشنا شد. در هنگام مرگ وارطان در اثر شکنجه، احمد شاملو هم‌پندوارطان بود، وی در آن زمان شعر **وارطان سخن نگفت** را سرود که بعدها برای گذر کردن از سد سانسور، کلمه «نازلی» جای «وارطان» به‌کار برده شد و به قول شاعر «شعر را به تمام وارطان‌ها تعمیم داد.»

وارطان
بهار، خنده زد و ارغوان شکفت
در خانه، زیر پنجره، گل داد یاس پیر
دست از گمان بدار
با مرگ نحس پنجه می‌فکن
بودن به از نبود شدن خاصه در بهار...
وارطان سخن نگفت؛
سرافراز، دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت...
وارطان سخن بگو
مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را در آشیان به بیضه نشسته‌ست
وارطان سخن نگفت؛ چو خورشید
از تیرگی درآمد و در خون نشست و رفت...
وارطان سخن نگفت
وارطان ستاره بود
یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت...
وارطان سخن نگفت
وارطان بنفشه بود، گل داد و مژده داد:
«زمستان شکست» و رفت

چهلمین سالروز تیرباران خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان



خسرو گل‌سرخ و کرامت الله دانشیان در ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ در میدان چیتگر تهران بدست ماموران حکومت شاه به جرم اقدام علیه امنیت کشور تیرباران شدند

خون ما پیرهن کارگران
خون ما پیرهن دهقانان
خون ما پیرهن سربازان
خون ما پرچم خاک ماست

۲۹ بهمن ۱۳۵۲ سالروز تیرباران دوانقلابی مبارز و جان برکف میهنمان رفقا کرامت الله دانشیان و خسرو گل‌سرخ است. اکنون چهلمین سال روز تیرباران این عزیزان را که توسط رژیم منفور پهلوی به خاک افتادند پشت سر می‌گذاریم و یاد همه جانباختگان سیاسی در دو رژیم جنایتکار پهلوی و جمهوری اسلامی را گرامی می‌داریم.
یادشان گرامی و ننگ و نفرت بر ارتجاع و امپریالیسم!

به مناسبت درگذشت منصور کوشان ، شاعرو نویسنده



منصور کوشان، شاعر، نویسنده، کارگردان تئاتر و روزنامه نگار که سال ها بود در نروژ پناهنده بود، روز شنبه ۲۸ بهمن ماه در سن ۶۵ سالگی درگذشت. منصور کوشان از اعضای جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران و از جمله فعالان تهیه ی نامه ی معروف ۱۳۴ «ما نویسنده هستیم» بود. زنده یاد کوشان در سال ۱۳۷۷ هنگامی که برای انجام چند سخنرانی به نروژ رفته بود، در همان کشور پناهنده شد. وی از همکاران نزدیک زنده یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در مجله تکاپو بود. منصور کوشان آثار فراوان و با ارزشی خلق کرده است. در بخشی از اطلاعیه کانون نویسندگان ایران که در تجلیل از منصور کوشان و آثار او انتشار یافته است چنین می خوانیم:

"کوشان علاوه بر سرودن شعر و نگارش نمایشنامه و داستان، نمایشنامه‌هایی از خود و نویسندگان جهان را به زبان نروژی کارگردانی و اجرا کرد. از او نزدیک به ۵۰ اثر در زمینه‌ی داستان، شعر، نمایشنامه و تحقیق به جا مانده که می‌توان به آثاری چون «زنان فراموش شده، محاق، زن نه زن، مرد نه مرد، مفهوم دیگر الفبا، حدیث تشنه و آب (شرحی از مصائب سفر نویسندگان به ارمنستان) و...» اشاره کرد. منصور کوشان در سال های اخیر در کنار فعالیت های ادبی، هنری و اجتماعی، سردبیری و انتشار ۱۲ شماره از فصل نامه‌ی «جنگ زمان» را به زبان های فارسی و نروژی برعهده داشت داشت." یادش گرامی باد!

به مناسبت هشتم مارس روز بین المللی زن زنان دردوران شوروی سوسیالیستی استالینی



در مورد هشتم مارس این روز بزرگ تاریخی بسیار نوشته شده است. به همین دلیل تصور کردیم که چاپ مجدد مقاله ای در این مورد از نویسنده ی بسیار سرشناس لوئیس استرانگ، که بعنوان روزنامه نگار از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۹ در اتحاد جماهیر شوروی زندگی میکرد، برای خوانندگان جذاب باشد. آنا لوئیس استرانگ، روزنامه نگار کمونیست آمریکایی در ۲۴ نوامبر ۱۸۸۵ در فرند، نبراسکا متولد شدو در ۲۹ مارس ۱۹۷۰ در پکن درگذشت. او یک روزنامه

نگار جانبدار طبقه کارگر بود که به خاطر گزارشات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی از اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین معروف گشت. وی در این گزارش به نقش زنان در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالینی می پردازد و از عظمت کار فرهنگی و اجتماعی در بین عقب مانده ترین اقشار جامعه و استقرار جامعه نوین سوسیالیستی سخن می گوید. انقلاب فرهنگی در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی استالینی بقدری عمیق و همه جانبه بود که از ورای همین گزارش کوتاه نیز می توان به جایگاه این انقلاب که زنان نقش عظیمی در آن داشتند، پی برد. پی برد که چگونه رژیم نوین سوسیالیستی مبارزه علیه ستم طبقاتی و رفع بی عدالتیهای اقتصادی را با مبارزه علیه ستم اجتماعی و فرهنگی و مرد سالاری و بیسوادی پیوند می داد و در یک رابطه دیالکتیکی و طبقاتی به حل مسائلی نظیر رفع ستم بر زنان و الغای فرهنگ و سنن مرد سالاری می پرداخت. دستاوردهای انقلاب فرهنگی در شوروی سوسیالیستی بسیار عظیم و آموزنده است و خواندن این گزارش کوتاه نیز خالی از فایده نخواهد بود

زن در دوران استالین

تغییر جایگاه زن یکی از مهمترین تغییرات اجتماعی در سراسر اتحاد جماهیر شوروی بود. انقلاب به زنان تساوی حقوقی و سیاسی اهدا نمود: صنعتی شدن، شرایط را برای پرداخت دستمزد برابر فراهم آورد. اما زنان در روستاها هنوز با قرنهای عادات و سنن کهن در پیکار بودند. بعنوان مثال خبری از سیبری بدست آمد که در آن زنان پس از استقرار مزارع اشتراکی و کسب استقلال، همگان را به "دعوت به اعتصاب" علیه ضرب و شتم مردان و عادات کهن کرده و آن را در عرض یک هفته درهم شکستند.

"مردها همگی اولین زنی را که ما در روستایمان به او رای دادیم مورد تمسخر قرار دادند"، یکی از بزرگان روستا به من گفت، "اما در انتخابات بعدی ما به شش زن رای خواهیم داد و اکنون این ما هستیم که میخندیم." من بیست نفر از این روسای زن روستاها را در سال ۱۹۲۸ در قطاری در سیبری، عازم کنگره زنان در مسکو ملاقات کردم.

این اولین سفر برای بسیاری از آنها بود و فقط یک نفر تا آنزمان از سیبری خارج شده بود. آنها به مسکو "به منظور دادن مشاوره به دولت"، بعنوان نمایندگان منتخب زنان شهرشان، دعوت شده بودند.

دشواریترین پیکار برای آزادی زنان در آسیای مرکزی رخ داد. در آنجا، زنان احشام محسوب میشدند، در ازدواجهای زود هنگام فروخته میشدند و پس از آن، یک حجاب بلند سیاه بافته شده از دم اسب که تمام صورت را میپوشاند راه تنفسی آنها را مسدود میکرد و از قدرت بینایشان میکاست، بر سرشان خراب میشد تا هرگز در ملاء عام ظاهر نشوند.

سنت به شوهران این حق را میداد که زنان خود را بخاطر بی حجابی به قتل برسانند. ملاها - روحانیون مسلمان از این امر با توسل به مذهب حمایت مینمودند. زنان روسی اولین پیام آزادی را به ارمنان آوردند، آنها درمانگاه رفاه کودک جایی که زنان بومی در حضور یکدیگر بی حجاب بودند برقرار ساختند. در آنجا، حقوق زنان و زشتیهای حجاب مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت. حزب کمونیست اعضای خود را بخاطر اینکه زنانشان را در انتخاب حجاب آزاد بگذارند تحت فشار قرار میداد.

هنگامیکه من برای اولین بار از تاشکند بازدید میکردم، ۱۹۲۸، در کنفرانسی از جانب زنان کمونیست اعلام شد: "اعضای ما در روستاهای عقب مانده مورد ظلم و ستم قرار میگیرند، مورد شکنجه قرار گرفته و به قتل میرسند. اما امسال ما باید به استفاده از حجاب کریمه المنتظر پایان بدهیم، این سال باید به سالی تاریخی مبدل بشود." علت صدور این قطعنامه وقوع حوادثی تکان دهنده بود. دختری از مدرسه تاشکند در محل زندگی خود تعطیلاتش را صرف تبلیغ و ترویج برای حقوق زنان نمود. بدن مثله شده او با کاردی حامل این عبارات به مدرسه فرستاده شده بود: "این پاسخی برای آزادی زنان شما." زن دیگری به درخواست خواستگاری زمینداری پاسخ منفی داده و با دهقانی کمونیست ازدواج کرده بود، گروهی متشکل از ۱۸ نفر، به تحریک زمیندار، او را در هشتمین ماه بارداریش مورد ضرب و شتم قرار دادند و سپس بدن او را به رودخانه انداختند.

زنان به منظور بیان مبارزه اشعار را سروده بودند. هنگامیکه زولفیا خان، مبارزی برای آزادی، توسط ملایان زنده به آتش کشیده شد، زنان روستا در سوگ او نامه ای نوشتند:

"آه، زن، جهان مبارزه تو را بخاطر آزادی فراموش نخواهد نمود! شعله ای که تو برافروختی مشعلیست در دستان ما." پناهگاه ظلم و ستم ارتدکس "بخارای مقدس" بود. در آنجا، برنامه کشف حجاب پرشوری سازماندهی شد. عبارتی منتشر شد که در روز زن، ۸ مارس، "حادثه ای دیدنی و جذاب" رخ خواهد داد. در آنروز جلسات دسته جمعی زنان در بسیاری از نقاط شهر برگزار شد و سخنرانان زن از همه خواستند که "بلافاصله حجابهایشان را از سر بردارند." پس از آن زنان بسوی تریبون حرکت کردند، حجاب را قبل از سخنرانان از سرشان برداشتند و برای رژه رفتن به خیابانها رفتند. تریبونهایی تعیین شده بودند که رهبران دولت از آنجا به زنان ادای احترام مینمودند. زنان دیگر به صف تظاهر کننده گان میپیوستند و حجاب خود را از سر برداشته و بسوی تریبونها پرتاب میکردند. آن رژه سنت حجاب را در بخارای مقدس ملغا نمود. زنان بسیاری، البته، دوباره خود را، قبل از برخورد با شوهرهایشان، ملبس به حجاب نمودند. اما از آنزمان به بعد استفاده از حجاب کمتر و کمتر شد.

حکومت اتحاد جماهیر شوروی بخاطر آزادی نمودن زنان از حربه های مختلفی بهره برداری نمود. **تحصیلات، تبلیغات، قانون** هر یک جای خود را داشتند. دادگاههای عمومی زیادی بخاطر شوهرانی که زنان خود را به قتل رسانده بودند برگزار شد. فشار تبلیغات جدید قضاات را تقویت نمود که احکام اعدام را برای سنی که در گذشته جرم محسوب نمیشدند تایید نمایند. مهمترین سلاح برای آزادی زنان، متناسب با روسیه، صنعتی شدن مدرن بود.

من در بخارای قدیم از کارخانه جدید پشم بازدید کردم. مدیر آن، مردی خسته و رنگ پریده که به منظور ساختن صنعت جدید، بدون اینکه بخوابد، کار میکرد، به من گفت که از کارخانه انتظار نمیرود که در آینده ای نزدیک سودآور باشد. "ما در حال آموزش زنان روستا برای کار کردن در کارخانه ای هستیم که در آینده در ترکستان احداث خواهد شد. کارخانه ما آگاهانه از نیرویی استفاده میکند که حجاب زنان را ملغا کند، ما در کارخانه خواهان زنانی هستیم که حجاب بر سر نمیگذارند." دختران کارگر نساج ترانه ای را در مورد معنای جدید زندگی هنگامیکه حجاب را با دستمال -، روسری، عوض کردند چنین نوشتند.

"در راه آمدن به کارخانه
روسری جدیدی پیدا کردم
یک روسری سفید، روسری از ابریشم
خریداری شده با کار دستان خودم!
هممه کارخانه در من است
آن به من نظم میدهد
به من انرژی میدهد."

نمی توان مطلب زیر را خواند و بر عکس بیاد "ترانه پیراهن" توماس هود، که کارخانجات قدیمی انگلیس را توصیف مینماید نیفتاد.

"با انگشتانی خسته و فرسوده،
با پلکهایی سنگین و قرمز،
با نخ و سوزن خود سرگرم است،
زنی نشست، در لباسی ژنده و غیر زنانه،
کوک، کوک، کوک، در فقر، گرسنگی و کثافت،
و هنوز، با صدایی از سرشار از درد،
او ترانه پیراهن را میخواند."

در انگلیس سرمایه داری، کارخانه بعنوان وسیله استثمار برای بدست آوردن سود ظاهر شد. در اتحاد جماهیر شوروی، نه فقط وسیله ای برای ثروت جمعی، بلکه ابزاری بود آگاهانه برای شکستن قید و بندهای کهن.

فرخنده باد ۸ مارس، روز جهانی زن!

شرح حال زندگی لنین (بخش هفتم)

اثر استغفان لیندگرن



دوزن

ما در حقیقت در مورد زندگی مشترک لنین با Krupskaja بیش از این میدانیم که آنها تا آخر عمر در کنار هم با سختیها مبارزه نمودند. ایده آل لنین و Krupskaja با آنچه از منطبق شد که Tjernysjevskij در جهت ایجاد آن در رمان خود "چه باید کرد؟" تلاش نموده بود. او شرایطی را تشریح نمود که در آن یک زن واقعا به دو مرد عشق میورزید. آنها با کمک هم، بدون توسل به دورویی و حيله گری، راه حلی را یافتند. Tjernysjevskij برای ازدواج در اتاق خوابهای مجزا، ازدواجی که مساوات و رهایی از کلیه تشریفات سرمایه داری را میپذیرفت، تبلیغ میکرد. با اینحال ازدواج با Krupskaja نطفه ای به بار نداد و آنها صاحب فرزندی نشدند و در ضمن Krupskaja از بیماری تیروئید رنج بسیاری میبرد.

سوال در مورد داشتن فرزند زمانی مطرح شد که لنین، طی دوران تبعیدش در سیبری، روند انطباق با زندگی مشترک را آغاز نموده بود. او به دلیل فقدان فرزندی از خود مایل بود که پسر یکی از رفقاییش را به فرزندی برگزیند اما در آخر پدر از رها نمودن فرزند خود منصرف شد.

همسر زینویف Lilina گفت که لنین با پسر آنها Stjopa بازی میکرد. او پسرک را روی شانه های خود مینشانند و آنها با یکدیگر چنان بازی میکردند که همه اتاق زیر و رو میشد. لنین در پاسخ Lilina که از آنها درخواست میکرد که بیش از حد سر و صدا نکنند میگفت: "مزاحم ما نشو، داریم بازی میکنیم." اینک ازدواج لنین فرزندی را نتیجه نداد نباید این تصور را بوجود آورد که عاری از عشق نیز بود. این امر شاید ما را به این که آنها رابطه ی گرم و سکسی بخصوصی نداشتند مظنون نماید. به روال معمول اولیانوها باید اتاق را با مادر Krupskaja و دیگر ساکنان تقسیم میکردند. آیا جایی، زمانی و یا توانی برای سکس وجود داشت؟ میتوان سوال کرد. این کار را M.I. Averbach، چشم پزشک، که لنین را در سال ۱۹۲۲ پس از اولین سکته اش معاینه و با او صحبت کرده بود، نیز انجام داد.

او پس از مرگ لنین نوشت: "من در توصیف ولادیمتر ایلیچ میخواهم خصوصیت بسیار زیبایی را اضافه کنم. برای یک پزشک پرهیز از طرح تعداد بسیاری از سوالات کوچک روزمره بدلیل ماهیت کاملا شخصی آنها دشوار است. این انسان والا در برابر این سوالات با خرد پرتحرک خود نشانه های روشنی از حماقت کودکانه، شرمی هولناک و یک ناآگاهی ویژه را عیان نمود."^۱

در اینجا آنچه که Averbach تلاش در بیان آن دارد اینست که لنین باکره بود! آیا این امکان دارد؟ این با توجه به اخلاقیات مرسوم در آنزمان، شخصیت لنین و شرایط زندگی آنها، امکان دارد.

اما شرح حال نویسان کتیف طالب ماجراجوییهای سکسی هستند. لنین باید معشوقه ای میداشت و همچنین ترجیحا کودکی حرمزاده.^۲

او باید به Krupskaja خیانت کند. و قرعه به نام اینسا آرماند افتاد که به نظر میاید لنین واقعا به او عشق میورزید. پاک و شفاف:

اینسا آرماند پنج سال از لنین جوانتر و در Péheux d'Herbenville متولد شده بود. پدر او خواننده معروف اپرا در پاریس و مادر او یک هنرپیشه فرانسوی - اسکاتلندی بود. او در سن ۱۸ سالگی با یک تولید کننده پشم بسیار ثروتمند روسی، الکساندر آرماند، ازدواج نمود.

اینسا پنج سال پس از ازدواج مادر سه فرزند بود. در خلال تعطیلاتی او به خاطر کتابی از پیوتر لاوروف، یک افسر که رهبر تئورسین های ناردنیک بود، دستگیر و به زندان افتاد. او متوجه شد که عقایدش با عقاید پیوتر لاوروف منطبق بودند. آرماند در سال ۱۹۰۱ کودک دیگری را به دنیا آورد و ۱۹۰۳، طی اقامتش در سوئیس، کودکی دیگر. او در کنار رودخانه ژنو کتاب لنین تکامل سرمایه داری در روسیه را خواند.

او جدایی از شوهر و از تمام زندگی سرمایه داری را برگزید. بجای آن بسوی برادر جوانترش ولادیمیر که دارای افکار انقلابی و گفته میشود پدر پنجمین فرزند او نیز بود کشیده شد.

اینسا آرماند طی انقلاب سال ۱۹۰۵، پس از کشف یک براونینگ (نوعی اسلحه) با مهمات و نشریات انقلابی در خانه اش توسط پلیس، دستگیر شد، پس از چند ماه آزاد و به منطقه آرخانگلسک تبعید شد. ولادیمیر به دنبال او به آنجا رفت. اما پس از اینکه ولادیمیر به بیماری مرز قند دچار شد و به سوئیس سفر کرد، اینسا آرماند از روسیه گریخت و به او پیوست. ولادیمیر دو هفته پس از ورود اینسا آرماند در گذشت.

در سال ۱۹۱۰ در پاریس بود که لنین و Krupskaja برای اولین بار با اینسا آرماند ۳۶ ساله اما هنوز بسیار جذاب آشنا شدند. او در ضمن انقلابی شجاعی بود که میخواست غم و تاسف زندگی خود را به فعالیت مبدل نماید.

دوستی بسیار عمیقی میان اولیانوفها و اینسا آرماند ایجاد شد. اینکه لنین از لحاظ سیاسی تا چه میزان به آرماند اعتماد داشت از اینجا نشان داده میشود که او مسئولیت صندوق پولی حزب را، در صورت شرکت سوئیس در جنگ، به آرماند سپرد.

لنین در سال ۱۹۱۴ هنگامیکه آرماند بلشویکها را در کنفرانسی در بروکسل نمایندگی مینمود، به او نوشت: "من مطمئنم، تو به کسانی تعلق داری که در جایگاهی پرمسئولیت، استوارتر، قویتر و شجاعتر میشوند. به همین دلیل من از قبول سخنان بدبینانی که مدعیند تو نمیتوانی امتناع میکنم. مزخرفات، مزخرفات! من باور نمیکنم. تو این کار را به بهترین نحو انجام خواهی داد."

بر این اساس لنین طی یک آموزش سریع به او آموخت که چگونه با پلخانف برخورد نماید "که با تن صدای آرامتری صحبت کند". از قرار معلوم پلخانف شیفته این بود که با عرض ادبهای ناگهانی رفقای زن را مضطرب نماید. اما آرماند نباید فریب میخورد، بلکه باید با خونسردی با جمله "رفیق پلخانف من خوشحالم، شما واقعا شیک پوش سالخورده ای هستید....." از کنار او میگذشت.

زمانیکه آرماند در سال ۱۹۱۲ بصورتی غیر قانونی به روسیه بازگشت زندانی شد و ابتدا یک سال بعد بود که در کراکف به اولیانوفها پیوست. اما زندگی روستایی اولیانوفها برای او بسیار ملال آور شد، به همین دلیل به پاریس مسافرت نمود. در ژانویه ۱۹۱۴ لنین او را در پاریس ملاقات و سپس به کراکف بازگشت. پس از آغاز جنگ لنین ناگزیر به سوئیس بازگشت و پس از آن آرماند به آنجا مهاجرت کرد. و آرماند در خلال زندگی کوتاه خود لنین را مانند ماه همیشه غمگین دنبال نمود.

اگر چه اغلب نامه های لنین به آرماند، احتمالاً توسط خود او، از بین برده شده و قسمتهای خصوصی آن قبل از اینکه بایگانی بشوند قیچی شده اند، با اینحال حاوی نکاتی بسیاری در مورد رابطه میان آنها هستند.

لنین زمانی، در دوران پایانی سال ۱۹۱۴، استفاده از واژه "شما" را در مورد اینسا آرماند آغاز نمود، اگر چه قبلاً او را تو خطاب میکرد. در روسیه "تو" چنان دوستانه بود که لنین تنها در مورد خواهرش از آن استفاده میکرد.

استفاده از واژه "شما" شاید به خاطر این بود که او در رده فعالان حزبی قرار گرفته بود، فعالانی مانند زینویف، ترتسکی، استالین و دیگران که لنین همواره آنها را شما خطاب مینمود.

رابطه آنها همزمان با استفاده از واژه "شما" محدودتر شد. در حقیقت طی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷ تا آغاز انقلاب معمولیترین آدرس برای نامه های لنین اینسا آرماند بود.

Krupskaja نوشت "اینسا آرماند در پایان ۱۹۱۹ اغلب ما را ملاقات میکرد و لنین با کمال میل از آینده جنبش با او صحبت میکرد. اینسا آرماند دختر بزرگی داشت که در همان زمان در جبهه بود و در ۲۵ سپتامبر در اثر انفجار بمب [بر علیه ساختمانهای حزب] در کوچه Leontiev کشته شده بود. من بیاد میآورم که او یک بار با دختر جوان خود واریا، که آنزمان دختر کاملاً جوانی بود، و بعدها یکی اعضای وفادار حزب شد، به ملاقات ما آمد.

ایللیچ [لنین] دوست داشت که در حضور آنها به فکر و خیال فرو برود، بیاد میآورم که چگونه چشمان واریا میدرخشید.^۳

در نوشته های Krupskaja نشانه ای از حسادت دیده نمیشود و برای اینکه او میخواست از لنین جدا بشود نیز مدرکی در دست نیست. امکان اینکه که او بتواند بصورتی همزمان عاشق دو زن باشد، البته به روشهای مختلف، احتمالاً به نظرات شرح حال نویسان تنگ نظری باز میگردد که وقوع این امر را غیرممکن تشخیص میدهند.

از پاییز ۱۹۱۳ اینسا آرماند نماینده لنین در پاریس بود و او در بسیاری از نامه هایش تلاش نموده که وجود اینسا را مخفی نگاه دارد.

"مصقره ها!" او مخالفان خود را اینگونه خطاب نمود. آنها به دنبال عبارات میگردند و نمیفهمند که زندگی چگونه پیچیده و ناهموار است و چگونه اشکال جدید را بوجود میآورد.

اغلب مردم (۹۹ درصد از سرمایه داران، ۹۸ درصد از انحلال طلبان و ۶۰-۷۰ درصد از بلشویکها) نمیتوانند فکر کنند، آنها فقط لغات را از حفظ میکنند. آنها عبارت "کارمخفی" را آموخته اند. اما اشکال آنها [روش انجام کارهای مخفی] در شرایط فعلی چگونه باید تغییر کنند، تا چه اندازه ضروریست که در باره آنها مطالعه و فکر کنیم، ما اینها را نمیفهمیم.....

من مایلم بدانم که تو میتوانی کاری کنی که هواداران ما این را بفهمند. جزئیات را بنویس!" لنین در مورد همه چیز به روشنی با اینسا آرماند سخن میگفت. او بدون شک زن بسیار روشنفکری بود و تحسین مینمود زمانیکه با او به صورتی برابر با دیگران رفتار میشد. اینگونه میتوانست به نظر بیاید زمانیکه لنین پیش نویس بروشوری را خواند که توسط اینسا آرماند با تئیر "عشق آزاد" نوشته شده بود:

"من پیشنهاد میکنم، که شما بخش ۳ را که در مورد [تقاضای عشق آزاد] (از جانب زنان) صحبت میکند کاملاً حذف کنید."

این در حقیقت یک خواسته سرمایه داری و نه کارگریست.

منظور شما در واقع چیست؟ این شیوه تفکر در بر گیرنده چه خواسته هایی میباشند؟

۱- رهایی از ملاحظات ملموس (مالی) در عشق؟

۲- همچنین از نگرانیهای مادی؟

۳- از پیش داوریهای مذهبی؟

۴- از ممنوعیت پدر، غیرو و غیرو؟

۵- از پیشداوریهای "اجتماعی"؟

۶- از پیش داوریهای تنگ نظرانه محیط اطرافمان (کشاورز - خرده سرمایه دار - یا محیط روشنفکران سرمایه داری)؟

۷- از اجبار پلیس، دادگاهها و قانونها؟

۸- از اهمیت عشق؟

۹- از زایمان بچه ها؟

۱۰- آزادی برای انجام عمل منافی عفت، غیرو و غیرو؟

من بسیاری از مسائل قابل ذکر (البته نه همه) را در اینجا مطرح کردم. منظور شما البته نکات ۸-۱۰ نیست، اما احتمالاً نکات ۱ تا ۷، به هر حال چیزی شبیه به نکات ۱ تا ۷.

با این وجود شما باید برای نکات ۱-۷ عبارت دیگری را انتخاب کنید. عشق آزاد منظور واقعی را بیان نمیکند.

توده ها در مجموع، به عبارت دیگر خواننده گان، بدون هیچ قید و شرطی خواهند پذیرفت که آزادی در عشق چیزی شبیه به نکات ۸ تا ۱۰ است، اگر چه این منظور واقعی شما نیست.

نیاز به عشق آزاد دقیقاً نیاز نیست سرمایه داری و نه کارگری و این به دلیل اینکه منظور اغلب و راجها و هوچیهای متعلق به قشرهای فوقانی در جامعه مدرن با "عشق آزاد" همان نکات ۸ تا ۱۰ است.

نکات ۱ تا ۲ برای زحمتکشان از اهمیت خاصی برخوردار هستند. پس از آن نکات ۱ تا ۷، اما حقیقت این است که این عشق آزاد نیست."

این تفاوتی نمیکند شما خودتان، به صورتی ذهنی، [چه درکی خواهید داشت].

چیزی که تفاوت میکند منطق عینی روابط طبقاتی در ارتباطات عاشقانه است.

دوستانه دستت را میفشارم

W.I

برن ۱۷ ژانویه ۱۹۱۵."۴

اینسا در مخالفت، انتقاد لنین را اینچنین پاسخ داد: "حتی یک همخوابگی با هوا و هوس زودگذر شاعرانه تر و پاکتر است از یک بوسه بدون عشق میان زن و شوهر."

لنین به نوبه خود پاسخ داد: "من موافقم اما شما یک هوا و هوس (چرا عشق نه؟) زودگذر را (چرا زودگذر؟) با رابطه بد میان زن و شوهر مقایسه میکنید. یک بوسه (زودگذر) بدون عشق با بوسه یک زن و شوهر مقایسه میشود. عجیب است!"

او ترجیح داد که در مورد "تفاوت میان یک طبقه روشنفکر مبتذل و کثیف خرده سرمایه داری- یا ازدواج کشاورزی عاری از عشق و یک ازدواج متمدنانه کارگری با عشق گفتگو کند (به علاوه، اگر شما مطلقاً اصرار میورزید، تایید شده است که یک هوا و هوس زود گذر میتواند هم کثیف و هم پاک باشد)".

سر انجام لنین اعتراف کرد که ترجیحا مایل به پرهیز از این مشاجره بود و اینکه آنها میتوانند در مورد آن گفتگو کنند. چه اتفاقی افتاد، کسی نمیداند، تنها اینکه اینسا آرماند به ادامه پروژه نشریه ای خود پایان داد. او مایل بود که در مورد آزادی از فساد سرمایه داری گفتگو کند، اما تصور کرد که دلایل او کافی نبودند.

شاید بی علاقه لنین به این مسئله خود را در پشت مخالفتهايش پنهان نموده بود. او بعدها در گفتگویی با کارل زلکین گفت: "من به هر گونه نظری در مقالات، پایان نامه ها و نشریات در مورد سکس بد گمانم، بطور خلاصه، با تئوریهایی مخالفم که با شیوه ادبی بخصوص در گلخانه های جامعه سرمایه داری کشت میشوند.

من به کسی که بد گمانم ه شیوه نگرش اش به مسائل سکسی همانند خیره شدن قدیس هندی به ناف خود است. من اینچنین درک نموده ام که کثرت تئوریهای مربوط به سکس که بخش بزرگی از آنها تنها فرضیات بوده و اغلب بر اساس دلایلی بی پایه شکل گرفته اند پاک و پاکیزه از نیازی شخصی ناشی میشود، نیازی که از نیازهای غیر طبیعی یا رشد بیش از حد زندگی سکسی خودشان در مقابل اخلاقیات سرمایه داری حمایت نموده و تمنای بخشش مینماید. برای من احترام پنهان برای اخلاقیات سرمایه داری به همان اندازه چندان آور است که فساد در سکس، حال تا چه اندازه نامحدود و وحشیانه به نظر بیاید، با اینحال هر آنچه که در اطراف ما وجود دارد تمام و کمال سرمایه داری است.^۶ در همان گفتگو با کارل زلکین بود که او با تئوری معروف "آب خوردن"، به عبارت دیگر، خشنود شدن در احتیاجات جنسی مانند نوشیدن یک لیوان آب است، جنگ و جدل میکرد.

"البته، تشنگی باید رفع بشود!"، او گفت. "اما یک انسان معمولی تحت شرایط معمولی عادت دارد که روی زمین کثیف خیابان دراز کشیده و حوضچه ای از آبجو را سربکشد؟ یا حتی از یک لیوان که لبه اش از برخورد لبهای دیگران کثیف شده است آبی بنوشد؟ با اینحال جهات اجتماعی مسئله از مسائل دیگر با اهمیت ترند. نوشیدن آب در حقیقت امری شخصیست. برای عشق به دو نفر نیاز است و آن سومی، یک زندگی جدید، میتواند بوجود بیاید. علائق جامعه بر این اساس بنیان نهاده شده و تعهد به آن شکل میگیرد.

من بعنوان یک کمونیست به هیچ عنوان از تئوری "آب خوردن" دفاع نمیکنم، و اینکه این تئوری برچسب "آزادی در عشق" را با خود حمل میکند نیز مرا تحت تاثیر قرار نمیدهد".

متمم نمودن اتحاد جماهیر شوروی در خارج از کشور به "اشتراکی نمودن زنان" دلیل مهم دیگری بود که لنین را ناگزیر به روشن ساختن هر چه بیشتر مقوله "عشق آزاد" مینمود.

سرمایه دار آمریکایی آرمان هم داستانی احتمالا واقعی را تعریف میکند که حاوی شرح طنز آمیزی از دیدگاه لنین در مورد مقوله "عشق آزاد" است.

مدت کوتاهی پس از انقلاب اکتبر رسوایی بزرگی در میان رهبران بلشویک در پتروگراد رخ داد. افسر نیروی دریایی پاول دبینکو که ناو جنگی Aurora را در قسمت علیای رودخانه کرنشتاد، برای اینکه به کاخ زمستانی شلیک نموده و دولت کرنسکی را ساقط نماید، فرماندهی میکرد به ناگهان پتروگراد را ترک و در مصاحبت با الکساندر کولنتای که کمیسر حل مسائل بهداشتی دولت اول اتحاد جماهیر شوروی بود راهی کریمه شد. آنها یک ماه غسل غیر رسمی را جشن گرفتند.

رفقای حزبی این بیشرمی را نوعی فرار از ارتش تلقی نموده و ترتسکی به صورتی جدی خواستار تیرباران آنها شد. به منظور جلوگیری از انجام این کار صدها تن از ملوانان "ناوگان سرخ"، زمانیکه از موضوع با خبر شدند، به طرف دفتر ترتسکی براه افتادند. منشی وحشتزده به ترتسکی گزارش داد: "رفیق، ملوانان به اینجا اومدن که شما را بکشند".

ترتسکی از جای خود پرید، از قسمت جلو از پله ها پایین رفت و از قسمت باز جلوی ساختمان بیرون آمد. "شما دنبال ترتسکی میگردید"، او فریاد کشید، "من هستم!" و بدون لحظه ای تردید سخنرانی خود را بر علیه خطاهای انضباطی آغاز نمود. پس از فقط ده دقیقه ملوانان پیروزمندانه او را روی شانه های خود گذاشته و به دور باغ چرخاندند.

لنین پس از طرح مسئله در کمیته مرکزی حزب و ابراز نظر دیگران به آرامی گفت:

"رفقا، کاملاً حق با شماست. گناه آنها بسیار بزرگ است و ما باید آنها را برای درس عبرت دیگران تنبیه کنیم. شخصاً تصور میکنم که مجازات تیرباران برای آنها مجازات بسیار سبکی است. به همین دلیل من مجازات سنگینتری را پیشنهاد میکنم. اجازه بدهید که رفقای خطا کارمان را به پنج سال وفاداری دو طرفه محکوم کنیم."

کولنتای به بی‌تعصب و آزاد مشهور بود و دینکو به عنوان محبوب زنان. اعضای کمیته مرکزی حزب از خنده منفجر شدند و پرونده را کنار گذاشتند. اما شایع شد که کولنتای لنین را هرگز نبخشید.

از میان اسنادی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، تعدادی نامه به آرماند وجود دارد که ما را با مسائل تازه‌ای در مورد روابط آنها آشنا میسازد.

بدون شک رابطه میان آنها بیش از یک دوستی ساده بود. عشقی بود که لنین ترجیح داد آنرا، شاید به خاطر احترام به Krupskaja و یا صرفاً کمبود وقت، مخفی نگاهدارد. خوش صحبتیهای اینسا در نامه‌هایش و اینکه گاهی موجب تغییر آهنگ کاسبکارانه صدای لنین میشود، نشان دهنده این است که رابطه میان آنها نشان از عشقی واقعی داشت. یک عشق بی‌غل و غش که میتوانست مطالبات یک رمانس (ناموفق) روسی را پاسخگو باشد.

"من مایل بودم که چند کلمه‌ای دوستانه با شما رد و بدل کنم و دست شما را با مهربانی در دست خودم بگیرم"، لنین مینویسد. "شما مینویسید که دستها و پاهای شما نیز از سرما متورم میشوند. این البته وحشتناک است. چرا راه دور برویم؟ دستهای شما همیشه یخزده بوده اند. [.....]"

یک بار دیگر صمیمانه دستهایتان را میفشارم و سلامهای گرم خود را برای شما میفرستم.^۶

اینسا در دسامبر ۱۹۱۳ در نامه‌ای طولانی نوشت که به پاریس بازگشته اما از دیدن مکانهایی که با لنین بوده بسیار غمگین شده بود.

"غم انگیز بود، به دلیل اینکه آروس [خارج از داوس در سوئیس] موردی بود موقتی و زودگذر، در کراکف نزدیک احساس میشد، در آروس نسبتاً نزدیک اما در پاریس کاملاً مطلق بود. عزیزم ما از هم جدا شدیم، احساس میکنم که تو هرگز به اینجا باز نخواهی گشت. با دیدن این مکانهای آشنا، چنان متعجب میشوم که تو گویی در گذشته آنها را ندیده‌ام و از این تعجب میکنم که تو در پاریس چه جای بزرگی را در زندگی من اشغال کرده بودی، که تقریباً همه فعالیتها در اینجا، پاریس با هزاران رشته از افکار، به تو متصل میشوند. آنزمان من عاشق تو نبودم اگر چه تو را خیلی دوست داشتم. من حتی امروز، اگر فقط شانس دیدار تو را پیدا میکردم، میتوانستم بدون بوسه‌ها به زندگی خود ادامه بدهم. اینکه هر از گاهی با تو صحبت کنم مایع خوشحالی من میشود و به کسی صدمه‌ای نمیزند. چرا این باید از من دریغ بشود؟ تو میپرسی که آیا من به خاطر اینکه تو [متارکه کردی] شیطان سقتم. نه من تصور نمیکنم که تو این کار را به خاطر خودت انجام داده باشی.

[.....] من در آنزمان با تمام وجود از تو حمایت کردم. امروز مایلیم که تو را ببینم، اما به نظر میاید که در آن لحظه ترجیح میدادم که بمیرم تا اینکه پیش تو بیایم و زمانیکه تو به اطاق کروپسکایا آمدی به سرعت گنج شده و احساس حماقت کردم. من همیشه زمانیکه آنها مستقیم پیش تو میامدند و با تو صحبت میکردند، شگفت زده میشدم و به شجاعت دیگران حسادت میکردم. ابتدا در Longjumeau و سپس طی پاییز بعد بود که من در رابطه با ترجمه‌ها و موارد دیگر کمی خود را به تو نزدیک کردم. من زمانیکه صحبت میکردی خیلی دوست داشتم که نه فقط به تو گوش بلکه به تو نگاه هم بکنم. اولاً اینکه صورت تو سرشار از زندگی میشود و دوماً نگاه کردن به تو آسانتر بود به دلیل اینکه متوجه نبودی.

[.....] دیروز نامه‌ای از تو نداشتم! از این میترسم که تو نامه‌های مرا دریافت نکرده باشی. من سه نامه و یک تلگراف برایت فرستادم. آیا واقعا آنها را دریافت کرده‌ای؟ [.....] صمیمانه میبوسمت. اینسا-ی تو."

در جواب به بوسه‌های گرم اینسا الیانوف تنها با "من دست تو را میبوسم" پاسخ داد.

در بهار ۱۹۱۴ اینسا لنین را به خاطر شماری از قاعده‌بندیهای توهین آمیز که او "حق استفاده از آنها را ندارد" مورد سرزنش قرار داد. او تهدید کرد که کلیه مکاتبات خود را متوقف مینمود.

"تو به نامه غم انگیز من پاسخ میدی"، لنین پاسخ داد، "و من کاملاً فراموش کرده‌ام که چه، چه وقت و کجا نوشتم، این از مشکلات مکاتبه از راه دور است.

به هر حال من تصمیم گرفتم که به گفتگوهایمان، صرف نظر از محل اقامتمان، ادامه بدهیم.^۷

لنین در مقابل اتهامات با این پاسخ که او نیز با سردی با او برخورد خواهد نمود از خود دفاع کرد:

"هرگز، من هرگز ننوشته ام که فقط سه زن را ستایش میکنم. هرگز!! من نوشته ام که دوستی کامل و اعتماد کامل من تنها به ۲ تا ۳ زن محدود میشود. این موردی، واقعا موردی کاملا متفاوت است.
من امیدوارم که پس از کنگره یکدیگر را در اینجا ملاقات و در مورد آن صحبت کنیم. لطفا زمانی که میایی تمام نامه های ما را نیز با خودت بیاور (این مناسب نیست که آنها را به صورت سفارشی بفرستی: یک نامه سفارشی میتواند به آسانی توسط رفقا باز بشود)".^۸
"اوی، من دوست دارم که تو را ۱۰۰۰ بار ببوسم، به تو خوش آمد بگویم و برایت آرزوی موفقیت بکنم: من کاملا مطمئنم که تو موفق می شوی. وفادار به تو ولادیمیر ایلیچ".^۹

نشانی دال بر اینکه لنین تمایل به ترک کروپسکایا داشته وجود ندارد. اما ما در حقیقت از رابطه میان لنین و آرماند چیزی بیش از این نمیدانیم که این رابطه زندگی او را تلخ نمود.

"آخرین نامه های شما سرشار از چنان تاسف و غمگین است که افکار کسل کننده را در نزد من بیدار کرده و چنان عذاب وجدان آزار دهنده ای را موجب میشود که من نمیتوانم خود را متمرکز کنم". لنین در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۶ به آرماند نوشت. "من بهر صورت مایلم که با جملاتی دوستانه از صمیم قلب از شما خواهش کنم که خود را در شهری کوچک که دوستی برای معاشرت وجود ندارد کاملا منزوی نکنید، بلکه به جایی مسافرت کنید، جایی که بتوانید با پیدا کردن دوستان پیر و جوان خود از این وضعیت نجات دهید."

آرماند در ژانویه ۱۹۱۷ از لنین طلب مشورت نمود. اگر او در اینجا و یا آنجا ساکن شود، شاید که لنین نیز او غیر مودبانه پاسخ داد که "این مصقره است که شما خود را در انتخاب شهر، با توجه به اینکه آینده "شاید" نشان بدهد که من نیز در آنجا ظاهر خواهم شد، محدود کنید. !!!"

لنین به روشنی از آرماند خواهش کرد که نقشه های خود را بر اساس خواسته های او طرح ریزی نکند، اما رابطه اش با آرماند را هرگز قطع نکرد. او پس از مهاجرت به مسکو نیز آدرس و شماره تلفن آرماند را در دفترچه یادداشت خود داشت: Arbat ۳/۱۴، تلفن ۳۱۴۳۶ و به نظر میآمد که هر از گاهی یاداشتهای کوچکی، زمانی که او به عنوان مثال بیمار بود و نیاز به تقویت روحیه داشت، برایش میفرستاد. و یک بار به منظور ارسال گالش برای آرماند نامه ای برایش نوشت و از او در مورد شماره پایش سوال کرد.....

۱۹۱۹ زمانی که آرماند برای انجام ماموریتی به فرانسه مسافرت نمود نامه ای را، در صورت وقوع حادثه ایی، برای لنین باقی گذاشت.

در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۰ اینسا آرماند در قفقاز، محلی که او با پند و اندرز لنین برای استراحت مسافرت کرده بود، درگذشت. او بر اساس تلگرافی از Sergo Ordzjonikidze به بیماری "وبا"، به عبارت دیگر وبای کودکان، مبتلا شده بود.

در واقع به نظر میآید که او مرگ خود را پیش بینی نموده بود. آرماند در اول دسامبر ۱۹۲۰ در دفتر خاطرات خود نوشت:

"اکنون من وقت دارم و تصمیم دارم که هر روز بنویسم، اگر چه سرم سنگین است و چنین به نظر میآید که به شکمی تبدیل شده ام که مرتباً به غذا نیاز دارد.... در ضمن کوششی بیدریغ بدنبال تنهایی. به دلیل اینکه خسته ام و برای من بشدت دشوار است که صحبت کنم، از مردمی هم که در اطراف صحبت میکنند بسرعت خسته میشوم. آیا این احساس مرگ درونی زمانی ناپدید خواهد شد؟؟"

باید گاهی لیخند زد، اما به تازگی نه لبخند میزنم و نه میخندم، بدلیل اینکه شادی در درون من مرده است.

من با بی تفاوتی حال حاضر خود با طبیعت نیز میجنگم. در گذشته طبیعت تاثیر فراوانی بر روی من میگذاشت. و به تازگی عشق من نسبت به انسانها کاهش یافته است. در گذشته عادت داشتم که مردم را با احساسی گرم ملاقات کنم. در حال حاضر نسبت به همه بی تفاوتم. اما قبل از هر چیز همه حوصله مرا سر میبرند. احساس گرم من تنها برای بچه ها و V.I. [لنین] باقی مانده است. در روابط دیگر قلب من مرده است. انگار که من تمام احساسم را به V.I. و به کار داده ام، که من در کار تمام چشمه های عشق خود را، همدردی با انسانها، کاری که در گذشته سرشار از عشق بود، تهی نموده ام. من به استثنای V.I. و فرزندانم، نه رابطه ای شخصی بلکه رابطه ای تجاری با مردم دارم. مردم خطوط مرگ را در چهره من میبینند و به همان ترتیب، پاسخ را با بی تفاوتی یا انزجار (در گذشته مرا میپرستیدند) میدهند. ... من جسدی زنده ام و این وحشتناک است!"

لنین زمانی که در مراسم خاکسپاری اینسا آرماند در مسکو شرکت نمود به صورتی آشکار غمگین و کلاه نقابدار خود را تا پایین پیشانی خود پایین کشیده بود.

او در میدان سرخ در کنار دیوار کرملین در نزدیکی جان رید، ژدانف، Sverdlov، Frunze، Djerzjinskij و استالین به خاک سپرده شد. مقبره او در سایه موزه لنین قرار گرفته است.

- ۱- M.I. Averbach در Vospominanija o ilitje Lenin، باند ۸ از ۱۰ (مسکو ۱۹۹۱)، ص ۲۷۲.
- ۲- Dmitrij Volkogonov در خیال خود یک چنین کودکی را یافته است.
- ۳- Nadezjda Krupskja: Lenin (Mosko 1976), p 525
- ۴- ابتدا در بلشویک شماره ۱۳، ۱۹۳۹، LCC 35:180 منتشر شد.
- ۵- ولادیمیر ایلیچ لنین: "در مورد آزادی زنان" استکلم ۱۹۷۱ ص ۱۱۹.
- ۶- در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۶. اینجا و در ادامه نامه به Armand از
- ۷- ۸ مارس ۱۹۱۴.
- ۸- ۲۳ ژوئن ۱۹۱۴.
- ۹- ۳ جولای ۱۹۱۴.

فرخنده باد هشتم مارس روز همبستگی زنان سراسر جهان!

مبارزه برای حقوق دمکراتیک زنان

حزب کار ایران (توفان) به روشنی از حقوق زنان ایران دفاع میکند و در مسیر استقرار تساوی حقوق زنان و مردان، لغو کلیه قوانین ارتجاعی مذهبی و غیر مذهبی، لغو هرگونه تبعیض و محدودیت برحسب جنسیت، آزادی پوشش، آزادی ازدواج و انتخاب همسر و ازدواج غیر مذهبی، لغو کلیه قوانینی که به بهانه ناموس ارتکاب جنایت علیه زنان را توجیه میکنند، ممنوعیت فحشا بطور کلی و فحشا مذهبی بنام صیغه گری، آزادی سقط جنین و به رسمیت شناختن این حق برای زنان و..... میکوشد و پیگیرانه در جهت تحقق آن که با برافکندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی میسر است گام برمیدارد.

همبستگی زنان ایران با زنان منطقه

امروز سرنوشت زنان ایران به سرنوشت زنان عراق و افغانستان و بحرین و فلسطین و سوریه و لیبی و سایر زنان منطقه گره خورده است. این است که طرح مطالبات بر حق زنان ایران بدون پیوند آگاهانه با مبارزه علیه تجاوزات امپریالیستی و فریاد دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد! فاقد محتوا و ترقی خواهد بود. نمی توان مدافع حقوق زنان ایران بود اما از تجاوز نظامی به لیبی، سوریه، لبنان، فلسطین، عراق، افغانستان و بحرین..... حمایت نمود و این سیاست امپریالیستی را در قالب مبارزه با اسلام سیاسی تئوریزه و تبلیغ کرد. تا امپریالیسم و ارتجاع طبقاتی در جهان حاکم است تصور آزادی کامل زنان و تحقق حقوق دمکراتیک و برابر آنها با مردان میسر نخواهد بود.

حزب ما یقین دارد که زنان تحت ستم و مبارزر ایران با اتحاد و یکپارچگی نقش شایسته خود را در برانداختن رژیم زن ستیز سرمایه داری جمهوری اسلامی و زدودن تمامی قید و بندهای سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری با سربلندی ایفا خواهند کرد و جز این نخواهد بود.

فرخنده باد هشتم مارس روز همبستگی زنان سراسر جهان!

سرنگون بادرژیم زن ستیز سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

زنده باد سوسیالیسم این پرچم نجات بشریت!

توفان شماره ۱۶۸ اسفند ماه ۱۳۹۲

ارگان مرکزی

حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کارایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * در افشای ماهیت "حزب کمونیست کارگری ایران" و نظریات ضد کمونیستی آن
- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترتسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولژین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه می‌کنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

از توفان در فیس بوک و توئیتر دیدن کنید.



زنده باد لنینیسم، تئوری و تاکتیک پرولتاریا در عصر امپریالیسم!